



## یادداشت های منتشر نشده روزانه ناصر الدین شاه

پدیدآورده (ها) : بدیعی، پرویز  
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: بهار و تابستان 1374 - شماره 17 و 18  
از 81 تا 97  
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/98639>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی  
تاریخ دانلود : 30/07/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

خاطرات برجای مانده از افراد و شخصیت هایکی از منابع مهم تحقیق در زمینه علوم انسانی، بویژه تاریخ بشمار می رود. این آثار از آنجا که اغلب به ذکر وقایع روزمره و تشریح جزئیات اوضاع جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می پردازند و نیز دارای سبک نگارشی ویژه ای می باشند، از جذابیت خاصی برخوردارند.

در تاریخ معاصر ایران، ناصرالدین شاه، از معدود سلاطینی است که به ثبت وقایع روزانه و خاطرات خود علاقمند بوده و آثار قابل توجهی نیز از وی برجای مانده است.

یادداشت هایی که از نظر گرامیتان می گذرد، بخشی از خاطرات سلطنت پنجاه ساله اوست که در سال ۱۳۰۱ هجری قمری نگاشته شده است.

در این یادداشت ها اطلاعات جالبی در زمینه اوضاع جغرافیایی شهر تهران، شامل بافت قدیمی تهران، پراکندگی زمانی و مکانی بارش های جوی و نوع میزان آن، دما و برودت هوا، انواع پوشش گیاهی و ... ارائه می دهد، همچنین نکته های تاریخی، ویژگی های رجال و شخصیت های آن زمان، چگونگی مملکتداری، آداب و رسوم و دیگر مسائل فرهنگی و اجتماعی آن روزگار را بیان می کند.

«گنجینه اسناد» طی چند شماره نسبت به درج این مجموعه اقدام خواهد نمود و امید است مورد استفاده اهل تحقیق و دست اندرکاران امر پژوهش واقع شود.

## یادداشت های منتشر نشده روزانه

### ناصرالدین شاه

#### بکوشش: پرویز بدیعی

شب ۹ ذی حجة الحرام که شب عرفه است سنه ۳۰۱ بیجی ثیل ۹ میزان در برج سلطنت آباد خوابیده بودم دیدم شخصی بمن گفت از این تاریخ به بعد سی و هفت سال دیگر سلطنت خواهی کرد.

العلم عندالله الففور العزیز.

### بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

رسیدیم درب خانه پیاده شدم باران زیادی می آمد. ظل السلطان بنا سرداری ترمه سفید روی گل ها افتاد زمین رخت هایش گلی شد. آقا مستوفی، وزرا، شاهزاده ها و ... همه زیر باران ایستاده بودند همه تر شده بودند، خنده داشت. ابراهیم خان ناظر فتحعلی شاه از اصفهان آمده است او هم ایستاده بود. نود سال دارد با کمال دماغ است تازه کاغذهای عشق بازی به شرفی می نویسد او را می خواهد. خیلی عجیب است. رفتم بالاخانه. وزرا و ... آمدند قدری صحبت شد رفتند به اطاق های دیگر نهار آوردند خوردیم. صنیع الدوله روزنامه خواند، عضدالملک نایب ناظر و همه پیشخدمتها نوکرها و ... بودند. ظل السلطان اسب، پول، بارخانه همه چیز پیشکش کرد. بعد از نهار قدری گردش کردیم در گل خانه ظل السلطان درخت مجلسی نارنگی بود. چندین نارنگی های درشت داشت بعد آمدیم در تالار نشستیم به بازی تخته نرد نصرت الدوله، نوری، کشیکچی باشی قدیم که چند روز است با محمد میرزا تشریف آورده است عضدالملک، نایب السلطنه طرفی، ملک آرا، امینی، ظل السلطان، ایلخانی، معتمد الدوله، مشیرالدوله، امین حضور، اقبال الدوله طرفی، خیلی بازی کردند. نصرت الدوله امینی تاس انداختند شور و واشور هم میکردند دو سه ساعت بازی کردند چیزی برد و باخت نشد. هوا هم اندکی باز شد رفتیم اندرون با ظل السلطان و نایب السلطنه در تالار قدری ایستاده و نشستیم مرصع خانم هم بود قدری نایب السلطنه با انیس الدوله تخته بازی کرد. دسته خواننده های زن های کثیف می خواندند می زدند. آقا باشی و همه خواجه ها بودند آقا محمد هم بود. شیخ کوره با جانی جانی هم بودند جعفری یک

چون الحمدلله تعالی کتابچه روزنامه قوی ثیل سنه ۱۳۰۰ و اتفاقات بعید آن الی ۱۵ روز از عید نوروز سنه ۱۳۰۱ بیجی ثیل بخیریت و عافیت باتمام رسید و دادم ملک الشعرا با روزنامه سابق یکی کرده یک جلد نماید حالا این کتابچه را بخواست خداوند تعالی و ائمه هدای صلوات الله علیه واله شب پنجشنبه ۲۱ از عید نوروز و ۱۳ شهر جمادی الثانی بدست گرفته بسلامتی خودمان و دوستان و کسانی را که دوست میداریم انشاءالله تعالی نوشته شود.

### امروز چهارشنبه ۲۰ روز از عید و ۱۲ [دوازدهم] جمادی الثانی است.

صبح برخاستم امروز باید مهمان ظل السلطان باشیم در خانه و باغ او. هوا ابر شدیدی بود. حرم اغلی رفته اند آنجا کسانی که نرفته بودند و مانده بودند از این قرار است: کلین خانم، مادر نایب السلطنه، نوش آفرین، باقری، زاشی، اصفهانی کوچک، بالا، فرنکی، ملکه، بلقیس، خانم شاهزاده، امین اقدس، اقول بگه، و ... و ... باقی همه بودند خلاصه رفتم حمام سرتن شوری. حاجی حیدر چند روز بود تب می کرد حالا هم کسل بود خدمت می کرد. از حمام درآمده رفتم اطاق تالار باران بسیار بسیار شدیدی می آمد. خیلی نشستیم که خشک بشوم اما باز عرق دار آدمم بیرون. توی باران رفتم از در شمس العماره سوار کالسکه شدم تند راندم نایب السلطنه هم بود همراه آمد.

دختر کوچک بسیار بسیار بامزه [ای] دارد راه می‌رفت. باز هم باران گرفت بسیار شدید رفتن بیرون و رفتن به کالسکه نشسته از در شمس العماره رفتن توی باغ. سرما سرمام شد. قدری کسل شدم، ملیجک توی باغ بود نیامده بود دیده شد. ملیجک کوچک آمد ماشالله بازی میکرد. در تالار بخاری روشن کردند. نماز کردم کاهو خوردم. امین السلطان و ... بودند غروب هوا باز شد. کوه ها را برف زد. از تازه بسیار سرد است. حالا اول گل ارغوان است. آلوچه تازه کوچک درآمده است. چاغاله بادام هم آمده است. اواسط گل شب بوی زرد است.

## روز جمعه ۱۳ شهر جمادی الثانیه ۲۲ عید

امروز اسب دوانی شد، صبح برخاستم. حرم اغلب رفته‌اند بعضی نرفته بودند سه چهار تائی نرفته بودند باقی تمام رفتند رخت پوشیده از درب باب همایون سوار شده به اسب پیشکشی نایب السلطنه: خود نایب السلطنه مستوفی الممالک هم حاضر بودند. آنها هم سوار شده یواش یواش آرام آرام سَلانَه سَلانَه رانندیم. جمعیت زیادی هم از زن و مرد بودند. طرفین راه ایستاده بودند. جمعیت رکاب و سوار و معمول همیشه زیاد بود از همه قسم و همه نوع و همه جور بودند. از قضا هوا امروز برای اسب دوانی بسیار هوای مساعد خوبی بود. آسمان بود ابر نبود لکه ابری داشت. باد هیچ نبود خیلی هوای خوبی بود، رفتیم بالاخانه ناهار خوردم. عضدالملک، نایب ناظر، امین‌الدوله سایر پیشخدمت‌ها همه بودند کسی که نبود محقق بود و صنع الدوله که امروز هر دو به اسمعیل آباد ده صنع الدوله رفته‌اند که شب هم بمانند. ملیجک و آقا مردک هم نبودند گفتند سیدابوالقاسم دیشب قولنج کرده بواسطه او نیامده‌اند. فراش رفت هر دو آمدند گفتند سید بهتر است رفتن اتاقهای حرم را گشتم. انیس الدوله و سایر حرم خانه بودند. امین اقدس و ملیجک کوچک هم بود. پشت پرده زینوری بازی می‌کرد. قهوه جی‌باشی حاضر بود اما قولنج سختی دیشب کرده بود، تب دارد و حالش خوب نیست. حکیم الممالک هم شال و کلاهی کرده جبهه پوشیده قلیانی آورد خیلی شبیه بود به این لشکرنویسهای کثیفی که تا صبح بی‌خوابی کشیده و قمار زده است. خیلی کثیف بود. سیف الملک و سایرین [هر که را بخواهید بود. جمعیت زیاد بی‌حسابی هم دوره اسب دوانی بود. بعد از نهار نشستیم و اسب‌ها را خواندند بنامش بدوانند نظام الملک می‌خواند. وضعهای غریب و صداهای جور بجور از او مشاهده می‌شد. متصل فف فف می‌کرد. ابراهیم‌خان نایب و حاجی نایب هیچ کدام نبودند. یکی مردار و دیگری به غضب خدا گرفتار شده بودند. اما لوطی تبریزی و اسمعیل بزاز بودند. لوطی تبریزی معرکه کرده فیل هم بود جلو ایستاده بود. دور اول را که شش دور باید بدوانند دوانند اما این دیوار باغ بلند شده است اسب آن پشت‌ها که می‌رود پیدا نبود و این عیب بزرگ برای اسب دوانی است. باید انشالله فکر جای دیگر برای اسب دوانی بعدها کرد. بیرق اول را اسب کردند میرزا عبدالله خان پسر قوام الدوله برد. دوم اسب حاجی منصور که در حقیقت او هم جزء بیرق اول محسوب می‌شد بیرق برد سر و کله تفاوت داشت حاجی منصور معرکه می‌کرد. سوم اسب ما بود. چهارم اسب نایب السلطنه. پنجم حاجی سرورخان.

دوره دوم که پنج دور دویندند اول اسب نایب السلطنه دوم اسب حاجی سرورخان. سوم اسب معتمدالحرم. چهارم اسب نایب السلطنه. پنجم اسب مجدالدوله. دوره سوم که چهار دوره دویندند اول میرزا عبدالله خان پسر قوام الدوله. دوم اسب حاجی سرور خان سوم اسب اقا حسینقلی. چهارم اسب سرکاری. پنجم اسب امین خلوت.

دوره چهارم که سه دور دویندند اول اسب نایب السلطنه دوم اسب آغا بشارت سوم اسب سرکاری خودمان چهارم اسب معتمد الحرم پنجم اسب غلامعلی‌خان ملیجک کوچک اسبی است که در نردین افراسیاب خان

نردینی به او پیشکش کرده بود ده تومان بیرقش بود آوردند برای ملیجک خیلی ذوق کرد بیرق را زمین میزد و خوشحالی می‌کرد. دوره پنجم که دو دور دویندند اول اسب سرکاری خودمان دوم اسب حاجی سرور خان سوم اسب امین خلوت چهارم اسب امین خلوت پنجم اسب خودمان، اسب دوانی تمام شد. نایب السلطنه و سایر صاحب منصب‌ها سواره زیر بالاخانه ایستاده قشونی که بود دفیله کرده از جلو گذشته ده فوج پیاده توپخانه بود به قدر دو سه هزار نفر هم سوار بود خیلی طول کشید به قدر یک ساعت و نیم عرض قشون طول کشید سه ساعت و نیم به غروب مانده فراغت حاصل کرده سوار کالسکه شده رانندیم برای شهر.

تفصیل بامزه [ای] اتفاق افتاد وقتی که نایب السلطنه ایستاده بود حاجی علی‌خان پسر اکبرخان کسی که صاحب منصب و پیش نایب السلطنه است پشت سر نایب السلطنه ایستاده بود. یک دفعه اسبش با اسب یکتفر دیگر دعوا کرده، اسب حاجی علی‌خان بلند شد حاجی علی‌خان زیر، اسب به روی او خیلی بامزه افتاد. کلاه از سرش پرت شد سرکچل غریبی داشت اما عیب نکرد مراجعت [کردم] طرفین راه مردم و جمعیت زیادی ایستاده بودند همه خوشحال و بشاش بودند وقتی که وارد اندرون شدیم هوا مغشوش شد و بهم خورد. طوفان غریبی شد الحمدالله که اسب دوانی اینطور هوا نشد. شب هوا ابر شد و باران زیادی، طوری که از ناودانها سرازیر شد آمد و هوا را بهشت کرد.

## روز دوشنبه ۱۷ شهر جمادی الثانیه

امروز باید برویم. کامرانیه و مهمان نایب السلطنه هستیم. شب را هم برای اینکه راه دور است، صبح رفتن و عصر برگشتن مشکل بود قرار گذاشتیم در صاحبقرانیه بمانیم. انیس الدوله، ملیجک، امین اقدس و اقل بگه را راه انداختیم رفتند قصر صاحبقرانیه بدرالدوله هم با انیس الدوله رفت. صبح که از خواب برخاستم هوا ابر شدید و احتمال بارندگی سخت می‌رفت. قدری هم تا من از اندرون آمدن بیرون با ظل السلطان و امین السلطان بعضی کارها داشتم گفتم و به آنها فرمودم که سوار شده در رکاب، میباشند و به اندرون مراجعت کردم باران می‌بارید طوری که چتر سرم گرفته بودم. بعد ایستاد. در اندرون سوار شده رانندیم، به عشرت‌آباد که رسیدیم از کالسکه پیاده شده ناصرالملک وکیل الملک وزیر مختار بظر را هم دیدم. آمدیم اما این قدر عشرت‌آباد صفا داشت که حساب ندارد. خیلی مصفا و با نقل بود. حالا اول شکوفه آلبالو و آقاییای قرمز و سفید عشرت‌آباد است هوای ابر باصفای خوبی بود. همین طور صحبت‌کنان آمدیم از در بالای عشرت‌آباد سوار شده به کالسکه و رانندیم برای کامرانیه. اول رسیدیم به باغ اول نایب السلطنه که از وزیر خارجه خریده بود خود نایب السلطنه با اتباع دورش ایستاده بودند. مشیرالدوله و سایرین [بودند در باغ گردش کردیم عمارت کوچک خوبی ساخته است یک دسته موزیکانچی توی باغ ایستاده می‌زدند. خیلی باغ باصفای خوبی بود بعد سوار کالسکه شده رانندیم قدری سوار کالسکه بعد سوار اسب شده همین‌طور آمدیم الی حوض‌های دم عمارت آن جا از اسب پیاده شدیم آن جا هم چند دسته موزیکانچی ایستاده و می‌زدند. شاهزاده‌ها بودند. امین الدوله بود عمله خلوت صنع الدوله مردم متفرقه معرکه بود آجودان باشی بود دو اسب قزل روسی نایب السلطنه تحصیل کرده بود پیشکش کرده، اسب‌های بسیار ممتاز خوبی بودند. قدر یک فیل بودند الحق باغ نایب السلطنه بسیار خوب بود. فواره‌ها می‌جست و می‌پرید خیلی باصفا و مزین بود. نایب السلطنه گرمخانه ساخته است دو نفر باغبان اطریشی دارد یکی از آنها خیلی مردکه کثیف بدی بود. دندانهای گرازی نحسی داشت. شصت‌های گنده کثیفی، پیرمرد نجس بسیار فضولی، طوری فضول بود که میخواست با من دست بدهد. گرم‌خانه را تازه می‌سازد گل زیادی نداشت



ولی برگهای رنگارنگ خوبی داشت بیرون گل خانه خیار زیادی عمل آورده خیار زیادی داشت. چپالک هم عمل آورده. هفت هشت دانه داشت خوردیم. ناهار خوردیم. عضدالملک و نایبناظر بودند بعد از ناهار تخته آورده مشغول بازی شدیم. طرفی نصرت الدوله تاس می انداخت نوری، اعتضادالدوله، نایب السلطنه، عضدالملک، تماشاچی، ملک‌آرا تماشاچی جهانسوز میرزا تماشاچی طرفی دیگر ظل السلطان، مشیرالدوله، امین حضور، امینی تاس را گاهی آجودان مخصوص گاهی عزالدوله گاهی شاهزاده پیشخدمت می انداخت. بقدر دو ساعت بازی کردند. پردویاخت بی مزه [ای] شد برخاستند. من چون صبح کم خوابیده و کسل خواب بودم برخاسته به اطاق کوچک رفته به قدر یکساعت خوابم برد. صنیع الدوله اول روزنامه خواند بعد چرتی بزرگ کتاب تاریخ خواند. از خواب برخاستم حالت خوبی داشتم. ملیجک کوچک هم آمد تا شاهزاده بازی می کرد، قدری خیار خورد. بول برای نوکرهایش گرفت و رفت قدری کاهو سکنجبین خورده، تیممی کرده نماز خوانده پائین آمده با نایب السلطنه و حضرات حرف زدیم. سوار کالسکه شده غروب وارد صاحبقرانیه شدیم. قدری در عمارت بالا گردش کردم امین السلطان، امین حضرت، امین السلطنه، ملیجک توی عمارت بودند. شب هم این جا منزل دارند. بعد رفته اندرون همه حیاط امین اقدس جمع هستیم. شام خورده الحمدلله بخوبی خوابیدیم. ایلخانی هم امروز بود.

### روز سه شنبه ۱۸ شهر جمادی الثانیه

صبح از خواب برخاسته، امروز باید به شهر برویم ناهار گرم در سلطنت آباد خبر کرده ایم سوار شده آمدیم سلطنت آباد ناهار خوردیم. موجهول خان دیده شد از شهر آمده است. صنیع الدوله بود حکیم الممالک بود امین السلطان و حاجی ابوالحسن طومار بنائی و بعضی فرمایشات جدید امسال را آوردند ملاحظه کردیم. بعضی دستورات عملها دادیم. هوای امروز مثل هوای دیروز است خیلی باصفا و هوای خوبی است. باران زیادی آمد الی عشرت آباد باران خوردیم. ظل السلطان را خواسته بودم آن جا بود قدری حرف زدیم همانطور باران میبارید رفته لاله زار پیاده شدم. توی باغ گشتیم بسیار باصفا بود. باران ایستاد اما باز ابر بود. از اندرون وارد عمارت شده رفته حمام یک روز بعد اسب دوانی، مجدالدوله از امیر آخوری عزل شد. محمد حسین میرزای پسر مرحوم امیر آخور که ده روز بود از زیارت کربلا آمده بود امیر آخور شد.

### روز پنجشنبه ۲۰ جمادی الثانی

که عید مولود حضرت فاطمه علیها السلام است برحسب معمول والدۀ نایب السلطنه عید میگیرد ما هم چهار به غروب مانده از دیوانخانه رفتیم اندرون از آنجا رفته خانه مادر نایب السلطنه. امین اقدس با چادر نماز کثیف همراه ما بود. ملیجک هم با جوجوق و ... آمدند. نایب السلطنه مادرش دم در حاضر بودند رفته به عمارت خورشید معرکه بود از زن و مهمان و ... حاجی قدمشاد گوهر رضا و ... میزدند توی حیاط<sup>(۱۱)</sup> کنیز، خواجه و ... از حد افزون دور آنها بودند رفته تالار معدودی از زنها آنجا بودند. زن صنیع الدوله و دختر عمادالدوله مرحوم که حالا زن ابوالنصر میرزا پسر حسام السلطنه است بسیار بسیار خوشکل است آنجا بودند زن بارن لیک وزیر مختار اطریش و بعضی از زنهای فرنگی هم آنجا بودند. زن وزیر اطریش را که شنیده بودم خوشکل است و طرف عشق وزیر مختار فرانسه بالواست بسیار بد و کثیف بود. دندان های زرد چشم کور بی نمک خلاصه زن ایلیچی کبیر عثمانی فخری بیک آمد با لباس فرنگی بسیار بسیار خوشکل<sup>(۱۲)</sup> و جوان و خوب بود دو خال سیاه بزرگ هم در چهره داشت.

قدری صحبت شد. خلاصه نایب السلطنه هم بود از او رو می گرفت. بعد رفته تالار بزرگ دراز مهمان خانه همه مهمانها آن جا بودند. عزت الدوله و

غیره و غیره پیروپات جوان هرکسی را که بخواهند آن جا بود. قدری دور گشتیم مراجعت کردیم به منزل شیخ کوره هم آن جا بود. لطفعلی خان پسر صاحب دیوان شیرازی. پیشخدمت که مدتی بود درد قلبه<sup>(۱۳)</sup> داشت دیشب فوت شده است. شیخ اسدالله کور هم با او قرابت نزدیکی دارد. برای اینکه شیخ این جا بیاید پانزده تومان بگیرد آمده بود. میرزا سید کاظم پوسیده صندوق خانه که واقعا تشریح بود در تحویل [سال] هم بود این روزها فوت شده است. میرزا حیدرعلی روضه خان محرم تهران بود بعد رفت کربلا در کاظمین علیه السلام مرده است.

### روز سه شنبه ۲۵ شهر جمادی الثانی

برای چند شب توقف به عشرت آباد. رفته دیروز عصری که دیوانخانه فرق و زنانه بود هوا ابر شد. رعد و برق و باران شدیدی آمد. الی شب و الی صبح آسمان برق میزد. گاهی صدا میکرد گاهی میبارید اما صبح که برخاستم هوا آفتاب بود اما کم کم باد می آمد. ابر هم گاهی بود حالا اواسط گل ارغوان است و بیحوجه گل یاسمن شیروانی، آلوچه کمی بزرگ شده است شکوفه گل به زیاد است آخر شکوفه آلبالوی تهران است. گل شب بو هم آفرش است حالا چهل و پنج روز است از عید میروند هنوز مردم کرسی دارند و من همان لباس که زمستان می پوشیدم باز هم می پوشم. کوه البرز - برف پر است مثل زمستان خلاصه پریروز عصری در بیرون حاجی حیدر سه زانو به اسفل انداخت. چون خونم زیاد شده بود و مدتی است از بواسیر خون نمی آمد رفته حمام مردانه حاجی حیدر و ... بودند. سرتن شوری شد بعد آمدم تالار بیرون نشستیم عرقم خشک بشود آخر نشد با همان عرق رفته ام در شمس العماره سوار کالسکه شده رفته میدان مشق نایب السلطنه و همه صاحب منصبان و ... بودند پیاده شدم باد بدی می آمد برگرد و خاک. فوج خرقانی که مدتی تهران بودند مرخص شده میروند دیدم. فوج افشار بکشولی فزوین تازه آمده بودند، دیده شدند. دو بیست سوار افشار بکشلو هم آمده بود برای سان به سرکردگی محمد کاظم خان دیده شدند. سوار بسیار خوب بودند اسبهای شماره ای داشتند بسیار اسبهای خوبی داشتند بعد سوار کالسکه شده از دروازه یوسف آباد بیرون رفته به عباس آباد دم حوض توی باغ آفتابگردان زده بودند. ارغوانهای این جا خوب باز بودند اگر چه قدری دیر شده است اما خوب بودند گلویم بشدت درد میکند از این جهت کسل و بی دماغ بودم. ناهاری خوردم بعد از ناهار نشستیم به کاغذ خوانی که زیاد جمع شده بود. ابقری، حکیم الممالک خواندند، جعفری پاکت می کرد. سه ساعت طول کشید خیار [و] سکنجبین خوردم نمازی کردم. ملیجک، قهوهچی باشی، سیاچی میاچیها بودند سوار شدم دندان محمد حسین میرزای میرآخور بشدت درد می کرد. رفته از توی باغ قصر قاجار به عشرت آباد قصر قاجار حقیقتاً مثل زمرد سبز بود. بسیار بسیار باصفا مثل بهشت. عصری وارد عشرت آباد شدم. حرم آمده بودند آقاباشی، حاجی سرور، آقامحراب، آقامحمد و ... بودند ملیجک آمده بود، ماشالله بازی می کرد. با غلام بچه ها امین اقدس هم بود اتیس الدوله، شمس الدوله، باقری، شیرازی کوچک، عایشه، بلند، عروس، زهراخانم، زهراسلطان، نوش آفرین، کتاب خوان، اصفهانی کوچک، بالای بلند، شرفی، معصومه و ... هستند. لایلا خانم، ایرانی، خدیجه بعضی کنیزهای دیگر هم فردای ورود آمدند.

### روز چهارشنبه ۲۶ (جمادی الثانی)

صبح سوار شدیم رفتیم سلطنت آباد سر قنات آفتاب گردان زده بودند ناهار خوردیم. صنیع الدوله موجهول خان ملیجک، حکیم الممالک، آغامحمد خواجه و غیره بودند. حالا وقت شکوفه آلبالوی سلطنت آباد است. ماشالله به طوری باصفا و قشنگ بود که آدم از تما [شا] سیر نمی شد. مثل اینکه برف آمده روی

درختها سفید خیلی باصفا بود ناهار خوردیم. بعد از ناهار به آقا محمدعلی گفتم آفتاب گردان را ببر<sup>(۴۱)</sup> باغ هزار خیابان وسط درختهای آلبالو بز. چای عصرانه حاضر کن تا من بیایم. بعد خودمان سوار اسب شده همینطور با موجهول خان اینها صحبت کنان رانندیم برای اقدسیه وارد باغ اقدسیه شدیم. ماشاالله مثل بهشت زمین و هوا همه سبز آب شرش می آید. شکوفه گلایی و اشده مثل چادر سفید خیلی باصفا همینطور سواره گردش کنان از در بالای باغ رفتیم بیرون آب رودخانه دارآباد را تماشا کنیم. آب رودخانه خیلی زیاد بود. امسال کوه خیلی برف دارد. با اینکه هنوز برف کوه آب نشده است آب رودخانه خیلی زیاد است. بعد باز آمدیم توی باغ سواره از بیراهه باغ می رانندیم کنار استخر<sup>(۴۲)</sup> پائین یک سوراخ بود دست اسب فرو رفت توی سوراخ خدا خیلی رحم کرد. اسب زود دستش را درآورد خیلی خدا رحم کرد. بعد از باغ بیرون آمدیم از خیابان اقدسیه صحبت کنان رانندیم از در باغ مسجد باز وارد سلطنت آباد شدیم. پیاده رفتیم باغ هزار خیابان آفتاب گردان و آقا محمدعلی را پیدا کردیم. جای باصفا خیلی خوبی آفتاب گردان زده بود. شکوفه آلبالو مثل برف، آدم از تماشا سیر نمی شد. امروز چند روز است گلویم<sup>(۴۳)</sup> درد می کند. امروز هم خیلی درد می کرد توی آفتاب گردان نشستیم خیار سکنجبین خوبی خوردیم. خیلی افاقه شد چای خورده نماز خواندیم. قدری صحبت کردیم بعد همین طور صحبت کنان با چرتی و مژتی آمدیم از در پائین باغ سوار کالسکه شده راست آمدیم عشرت آباد. شب خواننده ها لوطی تبریزی اسمعیل بزاز و غیره آمدند. چون گلویم درد می کرد کسل بودم خیال داشتیم خواننده را توی باغ بنشانیم شب باد و طوفان غریبی شد. طیبیدیم توی اطاق خوانندگی بیمزه [ای] شد.

## روز پنجشنبه ۲۷ [شهر جمادی الثانی]

امروز صبح هوا صاف و بی ابر بود. از در دیوانخانه عشرت آباد سوار کالسکه شدیم برویم قصر گفتم آفتاب گردان بزنند ناهار را ببرند [به] قصر توی دیوانخانه عشرت آباد هم جمعیت غریبی بود. امین السلطان، ملک آرا و غیره هرکس را می خواستی بود حتی ملک الاطباء یواش باریک شدم رفتیم توی کالسکه رانندیم برای قصر از در پائین باغ وارد شدیم پیاده رفتیم آفتاب گردان را توی حصن سبز خوبی زده بودند. اینجا هم هرکس را می خواستی بود صنع الدوله، موجهول خان، علاءالدوله، امین الدوله، امین السلطان همه پیشخدمتها بودند. نهار خوردیم حکیم طولوزان بود روزنامه خواند. صبح پیش از این که سوار بشویم رفتیم مرتبه بالای برج عشرت آباد درشکه آورده بودند. امین اقدس برود شهر او می رفت ملیجک گفت می خواهم بروم قصر، سوار شد با حاجی لله و غلام بچه هایش رفتند هنوز ما بیرون نرفته باز برگشت آمد بعد که ما سوار شدیم گریه کرده بود. دوباره آغا بهرام آورد قصر آمد سر ناهار، ناهار خورده قدری بازی کرد و رفت. بعد از ناهار امین السلطان و امین الدوله آمدند نشستند. کاغذ زیادی خواندند خیلی که کاغذ خواندند، اینها رفتند. نایب السلطنه و نظام الملک و قوام الدوله آمدند کار زیادی با اینها داشتیم. بعد از گفتگوی زیاد اینها رفتند ظل السلطان و وزیر خارجه و امین الدوله آمدند نشستند کاغذ زیادی از وزارت خارجه خواندند خیلی که خواندند. خسته شدند رفتند که قدری خودشان را باد بدهند. بعد از چند دقیقه که خودشان را باد دادند، باز آمدند. این دفعه امین السلطان هم به اینها علاوه شد. هر چهار آمدند نشستند کاغذهای اسلامبول را می خواندند خیلی کاغذهای مفصل طولانی بود. الی دو ساعت به غروب مانده کاغذ می خواندند. خیلی خسته شدیم. بعد برخاستیم آنها رفتند ما هم یواش یواش آمدیم که برویم عشرت آباد. پیشخدمت ها که آمده بودند قصر از بس کاغذ خوانی و کار ما طول کشید همه خسته شده بودند. چرت می زدند بعضی رفته بودند خوابیده بودند همه کسل و خسته در این بین آمدند گفتند دزدهای پست را که گرفته بودند

آورده اند قصر گفتم دزدها را بردند عشرت آباد. حیدرخان که دزدها را گرفته است [۵] بیاید توی باغ. حیدرخان آمد توی باغ با دو تا پسرش. حیدرخان شیخی است کوتاه باریک لاغر کوچک ریش سفید کمی دارد. سبیل و قدری از بالای ریشش سیاه است. چشم های کوچکی دارد و سیاه چهره. پسر بزرگش امام قلیخان یاور سوار است محمد حسین خان پسر کوچکش نوکر نیست حالا که این خدمات را کرده است پسرش [را] آورده است جا بیندازد. می گفت این پسر نوکر نیست ریش مرا گرفته است آورده و حرف ها می زد. این حیدرخان سر کرده سوار صاین قلعه<sup>(۴۴)</sup> است گفتم دزدها را چطور گرفتی گفت وقتی تلگراف بمن رسید آدم فرستادم دزدها یک روز پیش از پهلوی ده من گذشته بودند آدم و سوار فرستادم گرفتند. پولها و اسبابی که داشتند گرفتند به او خیلی التفات شد. بعد آمدیم سوار کالسکه شده آمدیم عشرت آباد امروز یکی از کارهای ما این بود که امین حضرت پنجم ماه نو می رود به خمسه و کاوند سر معدن یاری که باز طلا پیدا کند. امین حضرت و حسین قلیخان پسر مخبرالدوله جعفر قلیخان برادر مخبرالدوله معدنچی سبیل دراز فرنگی آمدند به آنها دستور العمل داده شد بعد از گفتگوی زیاد رفتند.

## روز جمعه ۲۸ [ربیع الثانی]

امروز باید برویم به پارک امین الدوله مهمانی. صبح که از خواب برخاستم اطاق منحوسی هست زیر برج که اصفهانی کوچک می نشیند. در آن اطاق رخت پوشیده حاجی حیدر آمد ریش بتراشد. ملیجک هم بود بازی می کرد. عایشه، شیرازی کوچک، زهراخانم، فخرالدوله بعضی از زن ها هم بودند رفتند پشت پرده. درین بین که حاجی حیدر ریش می تراشید با ملیجک صحبت می کردیم که انشالله حاجی حیدر ... \* ترا خواهد برید و می گفتم ملیجک خوب است حاجی حیدر ... حاجی لله بیرد<sup>(۴۵)</sup> گفت خدا نکند هرکس را می گفتم می گفت خدا نکند تا گفتم پس ... جوجوق را بیرد گفت نه جوجوق که ... ندارد یک خورده پشم دارد مثل سبیل و دست به پشت لیش زد آن قدر من خنده ام گرفت که غش کردم، از خنده. زن ها پشت پرده از خنده مرده بودند. حاجی حیدر می خواست بمیرد خیلی خندیدیم. هوا خیلی خوب بود اندکی گرم بود. گلویم<sup>(۴۶)</sup> باز همین طور درد می کرد. دیشب که خیلی اذیت کرد با وجود این مهمانی رفتیم چیزی که بد بود همین گلودرد ما بود که در حقیقت بد بود. از در دیوانخانه سوار کالسکه شده رانندیم برای پارک پیاده شدیم. دیگر هرکس را می خواستی بود مگر آقا مستوفی و ظل السلطان و نصرت الدوله و قوام الدوله که آقا مستوفی ظل السلطان را در یوسف آباد مهمان کرده است. شاهزاده مازدها بودند عضدالملک، مجدالدوله سیاحی ها پیشخدمت ها همه بودند. حکیم طولوزان، امین حضور، امین الدوله خودش همه بودند. بعد کلاه فرنگی چوبی که متصل امین الدوله می ساخت حالا تمام شده است روی تپه دستی رفتیم گشتیم، خیلی قشنگ بود. اسباب های خوب قشنگ چیده بودند دورش گل کاشته بودند قدری گشتیم، بعد آمدیم عمارت پائین که بود نشستیم. پیشکشی میشکشی چیده بودند. ناهار را آوردند به واسطه گلو درد بد ناهار خوردیم. هیچ شیرینی چیزی هم نخوردیم بعد از ناهار بازی شد شاهزاده ها آمدند، نشستند. طرفی اعتضادالدوله حاکم قم، طاس می انداخت. نایب السلطنه، نوری، امینی شریک بودند. طرف دیگر عزالدوله طاس می انداخت. ملک آرا، مشیرالدوله، ایلخانی شریک بودند. حاجی معتمدالدوله تماشا می کرد. بازی خوبی کردند. پانصد تومان نقد اشرافی توی بازی بود. طرف نایب السلطنه بردند این طرف که باختند خیلی کسل شدند. من هم ساعت بساعت غرغره می کردم با ماء الشعیر و غسل قدری هم ماء الشعیر خوردیم.

\* کلمات ریگ حدث شد.

بعد بازی تمام شد برخاستیم نماز خوانده، خیار و سکنجبین خوردیم. بعد آمدیم در باغ دور دریاچه گردش کردیم با نایب السلطنه و سایرین صحبت کردیم. بعد آمدیم باغ ناظم خلوت هم سری زدیم. یک ساعت به غروب مانده سوار کالسکه شده رانندیم. رسیدیم به عشرت آباد یک ساعت به غروب مانده باد و طوفان شدیدی شد. غروب آرام گرفت. فخرالدوله دیروز از شهر آمد امروز هم فروغ الدوله از شهر آمده بود. امروز در پارک امین الدوله اسباب‌های پست [را] که از دزدها گرفته بودند آوردند تماشا کردم. هزار و پانصد تومان پول نقد بود باقی اسباب و دستبند و غیره بود تفنگ‌ها و قداره<sup>(۱۱۰)</sup> و طپانجه هایشان را ضبط کرده به امین السلطنه سپردیم اسبابهای مردم را گفتم امین الدوله به صاحبانشان برساند.

## روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی

دیشب گلویم خیلی درد می‌کرد. خیلی اذیت کرد تا صبح بد خوابیدم. هوا هم ابر بود تا صبح باد شدید می‌آمد. صبح برخاستیم هوا صاف بود و آفتاب اما باز گلویم درد می‌کرد. رفتیم بیرون حکیم طولوزان، میرزا زین‌العابدین، ملک‌الاطباء آمدند بعضی معالجات کردند. نایب السلطنه آمد. بعضی کارها داشتیم او رفت بعد ناهار آوردند ناهار بدی خوردیم. امروز با این کسالت ایلچی انگلیس هم باید بیاید. دم حوض پائین باغ اندرون چادر زده بودند. رفتیم آنجا ایلچی آمد ناصرالملک هم آمد عضدالملک و صنیع الدوله و سایرین بودند. ایلچی آمد قدری نشست. حرفهای بی‌مزه بی‌معنی زد و برخاست رفت او که رفت برخاسته آمدیم اندرون، ملیجک بازی می‌کرد. قدری ایستاده رفتیم بیرون خواستیم بخوابیم که آسمان ابر غلیظی گرفت و بنای صدا کردن گذاشت رفتیم توی اطاق زیر لحاف دراز کشیدیم صنیع الدوله روزنامه می‌خواند موجهول خان هم بود. چنان باران و تگرگ و طوفانی شد که گویا قیامت شد. باران مثل سیل می‌آمد. بعد از دو ساعت من زیر لحاف دراز کشیده بودم همین دو ساعت متصل آسمان صدا می‌کرد. بعد از دو ساعت باران ایستاد برخاسته آمدیم اندرون باغ مثل بهشت شده بود. حیف که گلو درد داشتیم درست نتوانستم بگردم با وجود این باز یک دور باغ گشتم. قمر السلطنه، عفت السلطنه، افسرالدوله از شهر آمده بودند عصر تشریف بردند. بعد آمدیم برج، امروز همه‌اش<sup>(۱۱۱)</sup> اوقات به کسالت و اینکارها گذشت.

## روز یکشنبه غره رجب

دیشب تا صبح خیلی سرفه<sup>(۱۱۲)</sup> کردم. معلوم شد علاوه بر گلو درد سینه‌ام هم درد می‌کرده است. اما صبح که برخاستم الحمدالله گلویم خیلی بهتر بود قدری درد می‌کرد. امروز رفتیم شهر از باران دیروز سیل زیاد برخاسته است داخل [۶] راه‌آبهای قنوات شده است رفته توی شهر سیل ریخته است به خندق بعد از چاه‌های قنات داخل شهر شده از روی دروازه یوسف‌آباد هم خیلی آب داخل شده توی میدان توپخانه و میدان ارگ و بازارها و کوچه‌ها همه به شهر رفته است. زیر نقارخانه طوری بوده است که آدمها را دوش می‌گرفتند نایب السلطنه و غیره‌ها بیرون رفتند سرمایز برده، راه سیل را برگرداندند و سیلاب درست کرده‌اند. شهر به واسطه این سیل و آب خیلی شلوغ<sup>(۱۱۳)</sup> شده بود. دیشب خیلی شلوغ بوده است خلاصه از دروازه شمس‌العماره رفتیم از در شمس‌العماره وارد باغ دیوانخانه شدیم. امروز در راه زیر عشرت‌آباد کنار جاده<sup>(۱۱۴)</sup> اتی را دیدم ایستاده بود اتی از وقتی که از مشهد آمدیم رفته بود خمسه ولایتش قریب ششماه بود رفته بود حالا دیده شد با اتی خیلی صحبت کردیم می‌گفت از اینجا که رفتیم کرج ناخوش شدم به طوری که مرا روی بنه می‌انداختند تا رفتیم خمسه هم خیلی ناخوش بودم. خلاصه وارد باغ شدیم اول رفتیم اندرون ملیجک و امین‌اقدس هم آمده بودند. پسر زینت‌السلطنه زیر بغلش دمل بزرگی درآورده خوابیده بود، تب

داشت بعد آمده بیرون عمارت بادگیر ناهار خوردیم. صنیع الدوله بود اما روزنامه چیزی ندادم بخواند خیلی خفیف بود سر ناهار عبقری و غلامحسین خان روزنامه تلگرافی میخواندند بعد از ناهار در همان اطاق عمارت بادگیر جنب باغ وحش مرغخانه نشستیم. ظل السلطان، نایب السلطنه، امین الدوله، قوام الدوله و غیره آمدند با وجود این که گلویم درد می‌کرد خیلی با آنها حرف زدیم و خیلی کار کردیم آنها رفتند بعد قوام الدوله و امین حضور نشستند. دستورالعمل ولایات را خواندند خیلی طول کشید الی سه به غروب مانده طول کشید بعد که تمام شد برخاستیم در باغ خیلی گردش کردیم بعد رفتیم باغ میدان در کلاه‌فرنگی چوبی نماز خوانده چای عصرانه خوردیم. ملیجک آمد تاتوش را سوار شد خیلی بازی کرد بعد آمدیم اندرون تاج الدوله، شکوه السلطنه سایر زن‌ها همه آمدند قدری ایستاده از در اندرون بیرون آمده سوار شدیم غروبی رسیدیم به عشرت‌آباد. (خط فخرالدوله است)<sup>(۱۱۵)</sup>

## روز دوشنبه ۲ رجب

حرم را در قصر قاجار مهمان کرده‌ایم، صبح رفته قصر بسیار باصفا بود. آفتاب‌گردان زیادی دور حوض فواره وسط باغ زده بودند. همه حرم آمده‌اند شمس الدوله، اقل بگه عشرت‌آباد مانده‌اند از شهر هم شکوه السلطنه، تاج الدوله، عفت السلطنه مادر نایب السلطنه هم آمد اما دیرتر. بعضی زنهای دیگر هم از شهر آمده بودند. قدری پیاده و سواره گردش کردیم ناهاری آوردند خورده شد. ملیجک ماشاالله همه را سوار اسب کوچک و خر بود. بعد از ناهار خر آوردند زن‌ها قدری خر سوار شدند. بعد توی آفتاب‌گردان تخته بازی کردند انیس الدوله، اقایاشی، حاجی سرور، آقا بهرام، قمر السلطنه، شرفی هم بودند چهار بغروب مانده هوا ابر شد آسمان صدائی کرد باران آمد سه ساعت به غروب مانده رفتیم عشرت‌آباد دیروز زن خدادادگیر باغبان سلطنت‌آباد را در خانه حسین‌آباد سوار خری بوده است از مبارک‌آباد می‌آمده است، کشته دیده‌اند. خودش گریخته منزلش<sup>(۱۱۶)</sup> رفته بوده است اسبابش را هم برده بودند می‌گویند خود خداداد کشته است. چون می‌خواست است مسلمان بشود. خلاصه از در اندرون عشرت‌آباد داخل شدم باران می‌آمد با ملیجک قدری بازی کردیم. رفتیم بیرون عبقری شاهزاده، امین السلطان بودند مشغول کار شدیم شب را هم بیرون شام خوردیم. کار زیادی کردیم گلویم امروز بهتر بود. امین الدوله را هم خواسته بودم برای کار پدرسوخته ایوب‌خان. امین الدوله امروز زرگنده مهمان وزیر [مختار] روس بوده است. حالتش خوش نبود بعد رفتیم اندرون از اطراف برقی کمی می‌زد.

## روز سه‌شنبه ۳ رجب

رفتم دوشان تپه. حالا اول گل زرد و اقایاست. گل سرخ هم غنچه بزرگ کرده است و سرخ شده است. باغ دوشان تپه بسیار بسیار باصفا بود. ظل السلطان آنجا بود حشمت الدوله حاکم لرستان آمده بود. دیده شد ناهار در عمارت باغ وحش خوردیم بعد از ناهار هم با ظل السلطان کاری داشتیم. قدری صحبت شد رفت بعد امین الدوله، حکیم‌الممالک نشستند قدری کار داشتیم تمام شد آنها هم رفتند موجهول خان و... بودند. در باغ وحش گشتم. همه جاه اسب خوبی سیفا السلطنه پیشکش آورده بود. عربی بسیار خوبی بود. قزل، بعد سوار کالسکه شده رفتیم عشرت‌آباد. زاغی، بلقیس، سلطان‌خانم، ریحانی و... بودند.

## روز ۴شنبه ۴ رجب

صبح سوار شده رفتیم باغ کوچک نایب السلطنه. سواره از سلطنت‌آباد رفتیم بسیار باصفا بود. از خداداد پرسیدم زنت را کی کشته، پدرسوخته هیچ عین خیالش نبود. معلوم شد بتحریرک خودش کشته‌اند سیاچی و... بودند.



خلاصه بیرون باغ سوار کالسکه شده رانندیم رسیدیم به باغ نایب السلطنه. خان نایب، آجودان مخصوص، موجول خان و ... بودند. ناهار خوردیم در اطاق صنیع الدوله روزنامه خواند. بعد از ناهار قدری کار کردیم. غلام حسین خان چیذر است تنها آمده بود. ملیجک و ... بودند بعد قدری فرانسه خواندیم. قدری روسی با میرزا احمد خواندیم. قدری باغ گشتم سوار اسب شده از راه چیذر رستم که به داودیه و ... برویم از چیذر که گذشتم ابرها تاریک شد. برقی آمد اما نمی بارید. من از ترس برق همه را اسب دواندم الی باغ قلهک<sup>(۹۶)</sup> فخرالدوله، پیاده شده رستم توی عمارت چنان عرق کردم و خسته شدم که به حساب نمی آمد گنج شدم [۷] خیلی بی حال شدم کم کم عرق کم تر شد کاهو سکنجبین خوردم هوا هم صاف شد. میرزا احمدخان، جعفری، اکبری بودند بعد سوار کالسکه شدم الی نزدیک داودیه سیل برگردان عمیقی تازه نظام الملک زده است سوار اسب شدم از راه پائین رستم بباغ داودیه. خیلی باصفا بود. سواره پیاده رستم الی در پائین آخر باغ سواره رفتیم. یعنی خیابان سوار کالسکه شده رستم عشرت آباد.

### روز پنجشنبه ۵ [رجب]

صبح رستم شهر یکر است از در اندرون به عمارت بادگیر ناهار خوردیم بعد نشستیم به کار الی سه ساعت به غروب مانده مشغول بودم آقا، مستوفی کل قهر کرده بود امین حضور، امین الدوله رفتند خانه آقا آوردندش نشست. نایب السلطنه، قوام الدوله، امین الدوله، امین السلطان، نظام الملک بودجه نظام خوانده شد دستور العمل آذربایجان خوانده شد و ... و ... وزیر خارجه و نصرالدوله هم پیش بودند. با آن ها هم کار سرحد خراسان و ... داشتم بعد ظل السلطان آمد خلاصه با کمال خستگی<sup>(۹۸)</sup> برخواستم رستم پائین محمد هاشم میرزای نایب التولیه خراسان آمده بود دیده شد یوسف گفت قناری ها شش بچه درآورده اند رستم باغ میدان آنجا هم باز قدری کار کردیم. امین الدوله، امین السلطان بودند سیاهی میایی ها بودند نماز کردم. باغ میدان خیلی خوب شده است نوبر چپالک<sup>(۹۹)</sup> درآمد بود قدری گشتم از در اندرون بیرون آمده رفتیم عشرت آباد الحمدلله تعالی. ملیجک، شیرازی کوچک و ... رفته بودند دوشان تپه عصر آمده بودند.

### روز جمعه [۶ رجب]

صبح سوار کالسکه شده رفتیم سرخه حصار هوا ابر بود باد سردی می آمد هنوز لباس و خز و سنجاب زمستانی تن ماست. رانندیم ملیجک و ... در

رکاب بودند. ساری اصلان هم بود رسیدیم به سرخه حصار رفتیم. آفتاب گردان بالا زده بودند. امین الدوله، حکیم الممالک، جعفرقلی خان، آقا وجیه و ... بودند. میرآخور حسین ... رفته است. ناهار خوردیم بسیار باصفا و خوب شده است. آب چشمه زیاد است. چمن گل زراعت باغ زیادی ساخته است. ملیجک درخت کاری خوبی کرده است. قلعه قدیم را تعمیر خوب می کردند کاروانسرا را می ساختند [۱۴] استاد سیف الله که معمار خوبی بنظر آمد کار می کرد عمارتی از روی عمارت پارک امین الدوله بنا کرده اند. کار می کردند پی ها همه بالا آمده است انشالله زود تمام می شود آقا سیدعلی برادر مردک مشیر و مشار سرخه حصار است. عمارت طرح پارک را امین الدوله مباشر است. آقا وجیه تازه از ... آمده بود چند شب در کل مه مانده بوده است که ده اوست بعد از ناهار من سواره، ملیجک و ... پیاده الی کاروانسرا رفته گشتم بعد آمدیم چادر نشستیم امین الدوله و ... نشسته قدری کاغذخوانی شد بعد من دراز کشیده نیم ساعتی خوابیدم بعد برخاستم چای عصرانه خوردم محقق هم بود رفت قاسم آباد عصری سوار کالسکه شده رستم بین راه آهوی زیادی بود از کالسکه پیاده شد به مارق<sup>(۱۰۰)</sup> رستم چند تیر گلوله انداختیم نخورد ارقالی هم دامنه کوه قرق خیلی بود غروب رسیدیم عشرت آباد رستم حمام بیرون آمده رفتیم دیوانخانه شام را بیرون خوردم. امین السلطان، صنیع الدوله، موجول خان و ... بودند موزیکانچی های ملیجک عصری دیده شدند خود ملیجک ماشالله در سرشان ایستاده بود. آمدند دم حمام قدری زدند رفتند امروز خیلی باد می آمد.

### روز شنبه ۷ [رجب]

صبح هوا ابر بود الی شب هم ابر بود. هوای سرد بسیار خوبی بود بی باد. آمدیم رستم دیوانخانه ظل السلطان، امین السلطان بودند مظفرالملک را ظل السلطان آورده بود حاکم لرستان و بروجرد شده بود بعضی فرمایشات شد. بعد سوار کالسکه شده رستم برای اقدسیه در سلطنت آباد سوار شده سواره رستم الی اقدسیه رستم خیابان ها و باغات و هوا و ... بسیار خوب بودند. ماشالله، لب دریاچه اقدسیه آفتاب گردان زده بودند ناهار خوردم صنیع الدوله، موجول خان سیاهی میایی ها ملیجک و ... بودند بعد از ناهار نشستیم بکاغذخوانی و کار الی سه ساعت به غروب مانده. امین السلطان، حکیم الممالک، عبقری، امین السلطنه و ... بودند بعد نماز کرده خیار و سکنجبین خوردم. پیاده رستم دم در سوار کالسکه شدیم. وقت شکوفه به است و گل بوداغ و ... سلطنت آباد بالا سوار اسب شدیم گردش کنان رفتیم در هزار خیابان سوار کالسکه شده رانندیم غروب رسیدیم عشرت آباد ملیجک امروز قصر رفته بود خیلی بازی کرده بود عصری خسته و ... شده بود زود خوابید [۸].

### روز یکشنبه ۸ شهر رجب

امروز باید برویم شهر. صبح از خواب برخاستم دیشب باران زیادی آمده بود صبح هوای بسیار خوب باطراوت تمیزی بود. طوری که هیچ میل نمی کردیم از عشرت آباد یک قدم بیرون بگذاریم بسیار بسیار هوای خوبی بود. هیچ تا حال این طور هوا ندیده بودم حرم رفتند شهر. انیس الدوله و سایر حرم ها رفتند زیارت حضرت عبدالعظیم. از آنجا به شهر می آیند ملیجک هم پیش امین اقدس اصرار کرد، رفت شهر. از توی باغ رستم بیرون باغ طوری<sup>(۱۰۱)</sup> مصفا بود و آب باران روی گلهای زرد و غیره آمده بود بلبل می خواند که هیچ میل نکردم بیرون بروم. به قدر یک ربع توی باغ تنها گردش کردم بعد بیرون آمده با نایب السلطنه و امین السلطان و امین الدوله بعضی فرمایشات کرده سوار شده به کالسکه و رانندیم. حالا اول گل سرخ است. صحرا طوری باصفا بود که حساب نداشت. سرد هم بود مثل زمستان. کوه شمران هم ابر سختی داشت آبی شده بود خیلی خیلی باصفا و خوب بود. آمدیم باغ دوشان تپه



سوار اسب شده، یک دور باغ گردش کردیم. باغ دوشان تپه که حقیقت از تعریف و توصیف گذشته گل زرد و سرخ و مخملی و بلبل معرکه می‌کرد. انصافاً بهشت بود. آمدیم سر در باغ وحش ناهار خوردیم. حکیم‌الممالک، ملیچک، جعفری، اکبری و ... و ... بودند بعد از ناهار مجدداً سوار شده گردش کاملی توی باغ کردیم. سیف‌الملک هم بود الی عصر توقف شد چای و عصرانه خورده نماز خوانده سه ساعت بغروب مانده، سوار شده بشهر آمدیم از در شمس‌العماره وارد باغ شدیم کریم شیره [ای] که مدتی ناخوش و افلیج بود و با این ناخوشی باز مشغول هرزگی و حرکات ردیبلانه<sup>(۲۲)</sup> بود طوری که کسی ملتفت نمی‌شد که ناخوش است بسیار مرد بامایه [ای] بود خانه‌اش قمارخانه بود. از قراری که می‌گفتند در این چند روزه قمار کرده -/۱۰۰۰ تومان باخته است و دیشب مرده است.

## روز جمعه سیزدهم رجب

و عید جناب امیر بود. در تالار یادگیر سلامی شد سلام جنگی بود قبل از سلام فخری بیگ سفیر عثمانی بحضور آمد می‌گفت می‌خواهم به اسلامبول بروم و می‌روم و بروم گشت. روز شنبه فردای آن روز صبح باید به شاهزاده عبدالعظیم زیارت و دیدن ظل‌السلطان برویم. شب باران شدیدی آمده صبح هم مختصری باریده بود. هوا را خیلی سرد کرده چند روز است کلیتاً هوا سرد است و با آن که شصت روز از عید می‌گذرد، مثل زمستان است و ما همان لباس زمستانی را هنوز از خودمان خارج نکرده‌ایم. صبح بیرون آمده در باغ با نایب‌السلطنه قدری درخصوص اتفاق غریبی که پریشب شب جمعه افتاده است صحبت می‌کردیم. شیخ محمد حسن پسر حاجی ملا جعفر شریعتمدار استرآبادی شب جمعه به حضرت عبدالعظیم می‌رفته نیم‌ساعت از غروب گذشته در بین راه چند نفر سوار به سر او و آدم‌هایش ریخته اول آدمش را از اسب پیاده می‌کنند بعد در این کشمکش یک تیر تفنگ به آدم او زده او را می‌کشند و فرار می‌کنند. بعد سوار شده از خیابان راه حضرت عبدالعظیم روانه شدیم خیابان را امسال درخت کاشته‌اند و تا نزدیک حضرت عبدالعظیم درخت خوبی شده خیلی خوب شده است و از همه خیابانها قشنگ‌تر است. بعد رفتیم زیارت. زیارت مختصری خوانده یک راست به باغ والده شاه رفتیم ناهار حاضر کرده بودند صرف شد جمعیت زیادی از هر قبیل بودند. عمله خلوت آدمهای ظل‌السلطان مردم متفرقه زیاد بودند. ظل‌السلطان اینجا منزل و نقل مکان کرده است وزیر خارجه، امین‌الدوله، امین‌الدوله، امین‌الدوله، وزیر خارجه، امین‌الدوله، امین‌الدوله نشستند کار زیاد کرده و کاغذ زیادی خواندیم. بعد امین‌الدوله کتابچه محاسبات کهنه ظل‌السلطان را که تمام کرده بود آورد. صحنه گذاشتیم خیلی خیلی خسته و کسل شدیم به طوری که نزدیک بود فرار کنیم در این بین حاجی حیدر هم آمد و ریش تراشیده. این هم مزید بر کسالت و کثافت شد به کالسکه سوار شده رفتیم به تماشای برج یزید و بنائی که تازه آنجا کرده از آنجا از راه دولت‌آباد رانندیم باغباناشی و صنایع‌الدوله دم باغ دولت‌آباد ایستاده بودند لابد<sup>(۲۳)</sup> توی باغ رفته گردش مجبوری کردیم تازه گل سرخ باز شده است، بعد آمدیم شهر.

## روز یکشنبه پانزدهم رجب

به عزم توقف سه‌شنبه جاجروود حرکت کردیم صبح بیرون آمده از در شمس‌العماره سوار کالسکه شدیم هوا باز سرد است. آمدیم در دروازه سوار شدیم پنج فوج که بیرون شهر ایستاده بودند ملاحظه شد. این‌ها بعضی تازه آمده‌اند بعضی مرخص خانه هستند نایب‌السلطنه و آجودانباشی بودند اسامی افواج از اینقرار است فوج ... شقاقی که برای قراولی آمده‌اند، فوج پنجم شقاقی که قراول بودند و مرخص شده‌اند، دو فوج خمسه که ساخلو بودند مرخص شده‌اند، فوج خلج ...

سیف‌السلطنه که برای ساخلو شهر تهران آمده‌اند. بعد با نایب‌السلطنه و آجودانباشی قدری صحبت کرده رفتیم به دوشان تپه ناهار را زیر نارون کنار استخر<sup>(۲۴)</sup> قدیم باغ دوشان تپه حاضر کرده‌اند. باغ به حدی مصفا و باطراوت و قشنگ است که به تحریر و تقریر نمی‌توان آورد. آب‌ها جاری درختها نیز گلها زیاد. گل سرخ با آن که تازه شروع باز<sup>(۲۵)</sup> شدن کرده زیاد و مملو است همچنین بالینکه اوآخر گل است باز گل زیادی در باغ هست [۹] عفاقیاً نزدیک به اتمام است گل یاس زرد تازه می‌رود باز شود گوجه و فور دارد میزها مجید چند دانه گیلاس آورده بود اما هنوز به هیچ وجه نرسیده تازه رنگ سبزش مبدل بسفیدی شده و بی‌جهت از درخت چیده‌اند این تفصیل باغ است ولی هوا همان‌طور سرد و شبیه به هوای زمستان است مجدالدوله، سیف‌الملک، ناظم‌خلوت، قهوه‌چی باشی، جعفر قلیخان، میرزا عبدالله خان، اکبری، مردک، ملیچک، احمدخان، ابوالحسن خان، آقادی و ... در سر ناهار امین‌حضرت برای دیدن و کاوش در معدن کاوند خمسه رفته است و الان در خمسه است بعد از ناهار از در شیرخانه سوار کالسکه شده رانندیم تا پای گردنه همروک سوار اسب شده رفتیم برای دیدن جای مشقی که حکم شده است آقا حسینقلی با اجر بسازد مجدالدوله ملیچک و ... بودند آقا حسینقلی خودش هم بود اینجا را خیلی خوب و به طور ... ساخته‌اند برای کمبناک شکار خوب است ... راه نواقصی داشت به آقا حسینقلی فرمایش شد تمام نماید از آنجا رانندیم بسمت راه ... از طرف گردنه همروک یکدسته قوچ سرازیر شد. اسب میرشکاری را سوار بودم قدری در سربالا رفتن عجز داشت تفنگ خواستم شکار دور شد یک تیر انداختم نخورد بعد توی راه افتادیم که بیاییم جاجروود. از راه قطار تپه رسیدیم بخانه جوزینی خودش نبود. یک سیاه چادر بود پرسیدم مال کیست گفتند چادر مشهدی محمدحسین است خود مشهدی محمد حسین هم نشسته تحت گیوه‌ش را درست می‌کرد. یک دختر خوشکلی داشت اما کوچک بود. بعد از این خوب خواهد شد. می‌گفتند جوزعلی دیروز از این جا کوچ کرده است و معلوم بود که بیشتر ایلات اینجا حرکت کرده‌اند. گوسفند زیادی هم آن سمت چرامی‌کرد بعد آمدیم همه جا از راه دره زیرک چال به هیچ وجه شکار و ارغالی دیده نشد و ابداً نبود اما عوض قوچ و ارغالی گل و لاله و صفا زیاد داشت بخصوص دره زیرک چال گل لاله زرد و شکوفه زلالک گل‌های زنبوق، همه رنگ به اقسام مختلفه و فور دارد گل لاله زرد که چندی پیش در دوشان تپه بهم می‌رسید حالا این جا زیاد است معلوم می‌شود هوای اینجا سردتر از دوشان تپه است. وارد قر ... شدیم گل و صفا بهتر و بیشتر بود. خلاصه توی دره کوچک آن سمت آب برای عصرانه و نماز افتادیم. بعد از عصرانه و چای سوار شده رانندیم نیمساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم شب شام خورده بعد از شام مردانه شد صنایع‌الدوله آمد روزنامه خواند مجدالملک دیده شد حکیم‌الممالک در سواری امروز بود اما حالا گفتند دندان‌ش درد می‌کند خوابیده است. امین‌السلطان این سفر ... فرش موزه را که تخته بود برمی‌دارند کاشی می‌کنند امین‌السلطنه هم را گفتند گلویش درد می‌کند.

## روز دوشنبه شانزدهم رجب

صبح سوار شدیم. هوا باز ابر است. رانندیم تا به محازات عمارت قدیم رسیدیم. به گلزار خیلی باصفائی. راه و کنار رودخانه و کوه‌ها تماماً سبز و پرگل و ریاحین است. انواع می‌غ‌ها زیاد است. بلبل می‌خواند. قمری و گنجشک‌های الوان و سایر طیور وفور دارد. در همین گلزار باصفاً برای ناهار پیاده شدیم. آفتابگردان زدند. صنایع‌الدوله بود، روزنامه می‌خواند. سایر پیشخدمت‌ها هستند. حکیم‌الممالک باز به واسطه درد دندان سوار نشده [است]. بعد از ناهار بعضی کاغذها بود، خواندیم. مجدالملک بعضی تلگراف‌ها [را] خواند و جواب نوشت. ملیچک گیوه پوشیده بود، می‌لنگید.

هم می‌رود. خلاصه بعد آمدیم و سرگذشت امروز عصر و دیدن گفتارها به همه تعجب و خنده می‌داد. الحمدلله خیلی خیلی خوش گذشت. آب رودخانه جاجروود زیاد و گل است، اما نه آن قدر که نتوان سواره گذشت. با اسب ممکن است، آن طرف رفت. این که گل است به جهت این است که آب از کوه می‌آید و کوه را هنوز برف می‌زند. یخ کوه تا حال به واسطه سردی باز نشده. گل سرخ عمارت و باغ جاجروود هنوز غنچه است و باز نشده اما گل سرخ شهر و دوشان تپه باز شده معلوم می‌شود هوای این جا برخلاف مشهور، از شهر و دوشان تپه سردتر و تقریباً دوازده روز فرق دارد. امروز ناظم خلوت هم همراه بود.

### روز سه‌شنبه هفدهم [شهر رجب]

دیشب ابر سیاهی هم رسید، باران و باد شدیدی آمد و خیلی بارید. اما امروز صبح هوا صاف و سالم بود. بیرون آمده سوار شدیم. در راه همه جا گل و گیاه و صفا و انواع و اقسام مرغ‌ها دیده می‌شد. دزاج و قمری، سار زیاد [بود] سایر مرغ‌ها بی اندازه بودند. بلبل امسال در جاجروود به حدی است که نمی‌توان تعداد کرد. تماماً می‌خواندند و خیلی باصفا، نزدیک جای دیروز محازی عمارت کهنه برای ناهار پیاده شدیم. پیشخدمت‌ها بودند. رفتیم بالاتر از جایی که آفتابگردان می‌زدند. روی عسلی نشستیم. صنع‌الدوله روزنامه می‌خواند. در این بین یک دانه سار شکاری از بالای سر ما پرید و رو به جنگل رفت، دو مرتبه طرف ما آمد و یک سار دیگر هم همراه خودش آورد. تفنگ ساچمه زن را از مردک خواسته انداختیم، هر دو افتادند. یکی زنده بود یکی مرده. سارها را آوردند جلو ما انداختند، خیلی حظ کردیم و گفتیم دراج‌ها از دست این‌ها که هر کدام در سال اقل‌سی تا دراج شکار می‌کردند، آسوده شدند. بعد آمدیم توی آفتابگردان. ناهار حاضر بود، سارها را هم آوردند جلو آفتابگردان. صنع‌الدوله نشست روزنامه می‌خواند. مجدالملک، نایب‌ناظر، علاءالدوله ایستاده بودند. گفتیم سارها را بردارند بیاندازند دور. علاءالدوله اول آن یکی را که جان داشت و نفس می‌کشید برداشت انداخت پائین. سار دومی که مثل مرده بود و به هیچ وجه حرکت نمی‌کرد، برداشت دو سه دفعه چرخاند و پرت کرد یک مرتبه گفت های پرید. عینک چشمم بود، آمدم بیرون دیدم مثل تیر می‌پرد. مردک را سوار کرده پشت سرش رفت. رفته بود، پائین تر نشسته بود. بعد از آن پاشده بود و دور کرده مثل لاشخور بالا رفته بود مردک می‌گفت همان طور رفت به کوک داغ [۱۱]

خیلی خیلی این اتفاق اسباب تعجب و حیرت شد، که سار مرده بی حرکت چطور دو مرتبه زنده شد و پرید. هرگز همچو چیز عجیبی دیده نشده بود. دیروز هم واقعه غریبی رو داد که در روزنامه قبل نوشتیم. وقتی که ما برای ناهار پیاده شدیم، حسینقلی خان سرتیپ برادر ساری اصنان سواره از پشت سر ما می‌آمد توی جنگل یکبار بی مقدمه اسبش لرزیده و افتاد و مرد. این اتفاق خیلی اسباب تعجب شد. بعد از ناهار امروز سوار شده رانندیم به سمت کوه سخت کالیانی، رفتیم بالا پیاده شدیم. منظر و دوربین انداز خوبی داشت. آفتابگردان زدند. قدری خیار و سکنجبین خورده، دوربین انداختیم. ملیچک را از منزل سوار کرده بودند و می‌گشت. تماشا کردیم. سه ساعت به غروب مانده سوار شده از کوه سرازیر شدیم. ریواس زیادی داشت. اما آخر ریواس این جا است. گفتیم قدری چیدند. گل و گیاه‌های دیگر هم زیاد بود. درخت سقز هم هست. ثمر آن را «پاتلانفوس» است، قدری مجدالدوله چیده بود آورد. برای ماست و ترشی خوب و چیز معطری است. آمدیم پائین توی جنگلی، بلبل زیادی می‌خواند. هزاران هزار بلبل و از هر مقوله مرغ دیده شد. قدری ایستاده، آواز بلبل را گوش دادیم. بعد میر شکار آمد، گفت توی جنگل که می‌آمدیم، یک خوک و چهار بچه‌اش را دیدم، تا مرا دید فرار کرد. همین طور که با تفنن می‌آمدیم، جلو ما یک قرقاول خروس،

معلوم شد، کفش تنگ پوشیده پایش را زده است. خیال داشتیم بعد از ناهار سوار شویم، چون هوا مغشوش بود و از یک طرف ابر سیاهی بلند شده بود، احتیاط از رعد و برق کرده سوار نشدیم. ملیچک را از منزل سوار کرده بودند، آمد پیش من قدری با او مشغول شده، خواستیم آن جا بمانیم. دیدم هوا خیلی سخت شد. تا رفتیم حرکت کنیم، باران سخت گرفت. ما و پیشخدمتها زیر آفتابگردان ایستادیم. بعد از ناهار سوار شده، در شدت باران رو به منزل حرکت کردیم. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. باران همین طور می‌آمد. مجدالملک روزنامه می‌نویسد. صنع‌الدوله در خانه آمد، روزنامه خواند. سه ساعت به غروب مانده باران ایستاد هوا آرام شده و طراوتی [به] هم‌سانید، اسب خواستیم. از دراندرون سوار شده افتادیم به جاده باغ شاه. تا به باغ شاه رسیدیم آن جایی که درخت چنار دارد، سوارها افتادند [۱۲]. خودمان رفتیم پائین تر که چمنزار بود و گل زیادی داشت، خیلی جای باصفائی بود. روی تخته سنگی نشستیم، خیار و سکنجبین خواسته خوردیم. قدری دوربین به کوک داغ و اطراف انداختیم. خیلی باصفا بود. مجدالدوله، سیف‌الملک، میرزا عبدالله خان محمد حسین شیرازی [۱۰] می‌آخور، قهوه چی باشی، جعفرقلی خان، اکبری، ملیچک، مردک، همراه بودند. در کوک داغ یک دسته شکار که به قدر هشت تا می‌شدند دیدیم، می‌چریدند. اما این سمت‌ها که ما هستیم ابتدا شکار نیست. بعد از این که خیار و سکنجبین خورده [شد] دوربین به اطراف انداختیم. یک ساعت کمتر به غروب مانده بود، برخاستیم. توی دره افتادیم که یواش یواش و گل چینان، گل چینان راه برویم. جلو ما نیزاری بود. دیدم رد خوک توی راه ما است. قدری ریشه‌های علف‌ها را هم که بیرون آورده خورده بود معلوم بود. گفتیم باید خوک میان نیزار باشد به آقا وجیه و میرزا عبدالله خان گفتیم با سوارها، بروند توی میان نیزار، های های، بکنند. اگر چیزی باشد بیرون بیاید آنها رفتند میان نیزار، های های کردند که یکبار صدا زدند که های آمد. نگاه کردم، دیدم کفتار بزرگی رو به پائین می‌آید و تفنگ گلوله از ملیچک گرفته انداختیم، جابجا خوابید. رفتیم بالای سرش، خیلی خوشوقت شدیم و خوشحالی غریبی [دست] داد، که این وقت و بی مقدمه این طور شکار خوب مشخصی کردیم. دور کفتار جمع شده، تماشا می‌کردیم. محمد آدم [۱۲] آقا وجیه شکم کفتار را پاره می‌کرد. یک پنجه‌زاری و قدری پوست خیار دادم قهوه چی باشی ببرد زیر سنگ قايم کند، سال دیگر انشاءالله بیائیم درآریم. قهوه چی باشی که رفته بود، می‌گفت باز هم کفتار هست و آن جایی که ما نشسته بودیم، کفتارها صحبت و حرف ما را می‌شنیدند. دو مرتبه آقا وجیه و سایرین رفتند میان نیزار و های های کردند. یکبار داد زدند که های آمد. نگاه کردیم، دیدیم یک کفتار دیگر سرازیر شدو آمد از بالای سر محمد که شکم کفتار اولی را بیرون می‌آورد گذشت. دو مرتبه تفنگ خواستیم. یک تیر انداختیم، نخورد. تیر دوم تفنگ در رفت تیر سوم [۱۳] [را] انداختیم باز نخورد. تیر دیگر باز نرفت. تیر آخر را انداختیم. خورد و جابجا خوابید. این کفتار آخری بیشتر خط و تعجب دارد. رفتیم و بالا جمع خنده زیادی کردیم، خیلی خیلی محظوظ شدیم. عصرمان تماماً به خنده و صحبت و خوشحالی گذشت. بعد من گفتیم باید باز هم کفتار یا خوک باشد. آقا وجیه و میرزا عبدالله را گفتیم دو مرتبه بروند توی نیزارها بگردند، رفتند. قال و مقال کردند که یکبار باز فریاد کشیدند که کفتار آمد. این دفعه ما پائین بودیم. اسب خواسته، سوار شدیم. با آن که ممکن بود برویم این یکی را هم بزنیم دیگر گفتیم چه لازم است. همین دو تا کافی است. آقا پسر ابراهیم خان کفتار را جلو سینه اسب انداخته با مجدالدوله و آقا وجیه [۲۰] اکبری پشت سر کفتار آمده بودند، تا کنار رودخانه. مجدالدوله می‌گفت: آقا باسینه اسب کفتار را خوابانده بود و من پیاده شدم. بیخ کله‌اش را گرفتم. بعد ما رسیدیم، کفتار را دیدیم زنده گرفته‌اند و دهش را بسته‌اند. دادیم دهش را باز کرده، آزادش کردند و رفت، که حالا

پشت سرش هم یک ماده‌اش پرید. تا به حال پرش قرقاول را این جا ندیده بودیم. خیلی دیدن قرقاول لذت داد. بعد آمدیم، دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. حکیم‌الممالک از روزی که آمده بود دندان‌ش درد می‌کرد. میرزا زین‌العابدین حکیم دندان‌ش را کشیده بود.

### روز چهارشنبه هجدهم [شهر رجب]

رفتیم شهر صبح زود برخاستیم، هوا خوب بود. ولی سرد بود. از دراندرون سوار اسب شده رانندیم برای دهنه که سوار کالسکه شویم. هوای بود مثل بهشت گل و لاله معرکه بود. توی توتستان<sup>(۳۰)</sup> بلبل‌های زیادی می‌خواندند. از جاده که آمدیم توی رودخانه، کنار نهر را گرفته می‌رانندیم. گزها گل کرده بودند، زیرگزا سبز بود. مرغ‌های مختلف می‌خواندند. باد هم گاه‌گاه می‌آمد. همین طور کنار نهر فکر می‌کردم و می‌رفتم یک دفعه گردبادی افتاد توی کلاه من. کلاه ما را انداخت توی نهر آب. سر ما برهنه ماند خیلی خنده داشت. علاءالدوله [۲۲] پیاده شد، کلاه را از توی آب درآورد. اگر چه توی کلاه تر نشده بود، ولی کلاه را عوض کردیم. اسب میرزا احمدخان هم فرار کرد رفت خلاصه خیلی وضع خنده‌داری بود. به دهنه رسیدیم، سوار کالسکه شده رانندیم برای سرخه حصار، جای معین آفتابگردان زده بودند. نایب ناظر و سایر [ین] بودند. آتش ماست و کیاب سپری بدی تهیه کرده بودند. هیچ کدام را نشد بخوریم. ملیجک بزرگ هم بود ولی باز می‌لنگید. انگشت‌هایش را ارسی زده بود. قرار بود شب در سرخه حصار بماند ولی بعد از ما به شهر آمده بود. ملیجک کوچک هم با امین‌اقدس از عقب سر ما آمدند. ناهار خوردیم ملیجک آمد پیش ما بعد از ناهار دست ملیجک را گرفته آمدیم آفتابگردان، امین‌اقدس را دیده سوار کالسکه شده رانندیم برای دوشان تپه. چهار ساعت ونیم به غروب مانده وارد دوشان تپه شدیم. رفتیم توی اتاق، نماز کرده، خیابار سکنجبین خورده، حاجی حیدریش و زلفی زد قدری در باغ و شیرخانه<sup>(۳۱)</sup> گردش کرده، علاءالدوله، اکبری، جوجه، ابوالحسن خان، سیف‌الملک بودند. سوار شده رانندیم، برای شهر. از دراندرون وارد شهر شدیم.

### روز پنجشنبه نوزدهم شهر رجب

امروز مهمان مشیرالدوله هستیم، باغ سپهسالار مرحوم. صبح برخاستیم، هوا خیلی سرد بود، مثل زمستان. با وجودی که هوا نباید سرد باشد. فصل میوه است، ولی بسیار سرد بود. مثل زمستان. از در شمس‌العماره سوار کالسکه شده، یواش یواش، با تشریفات آمدیم در باغ. معلوم است مشیرالدوله و بعضی قزوقی‌های خنک مثل نصرالملک و علاءالملک و ... اجزای دیوانخانه ایستاده بودند، دیده شده داخل باغ شدیم. همه نوع اشخاص بودند. شاهزاده‌ها، عمله خلوت، و ... و ... بودند. آمدیم تالار<sup>(۳۲)</sup> آئینه بزرگ، آن جا قدی ایستاده با شاهزاده‌ها وزرا، جناب آقا<sup>(۳۳)</sup>، وزیر خارجه صحبت کردیم، رفتند. ناهار خورده، بعد از ناهار قدری با جناب آقا، وزیر خارجه، نصرالدوله کار داشتیم فرمودیم، آنها رفتند. بنای بازی تخته شد. فرمان‌فرما، نایب‌السلطنه، اعتضادالدوله، امین‌حضور طرفی، مشیرالدوله، ایلخانی، ملک‌آرا، طرفی. طرف فرمان‌فرما به قدر صد، صد و پنجاه تومان بردند، بازی بهم خورد. امینی کسل شد. بعد برخاسته قدری عمارت‌ها را گردش کردیم. بسیار خوب نگاه داشته‌اند. مثل [زمان] حیات سپهسالار است. بعد رفتیم اندرون. قمرالسلطنه، سیف‌الملک، آقای داماد بودند. خیاری خورده، قلیانی کشیده بیرون آمدیم.

عبدالله میرزا<sup>(۳۴)</sup> شیشه عکسی با نایب‌السلطنه و ما انداخت. طوری<sup>(۳۵)</sup> سرد بود که نمی‌شد ایستاد. آمدیم توی مسجد، قدری گردش کرده، سوار کالسکه شده رانندیم برای عمارت. از دراندرون وارد شدیم. ساعت بلند خوبی در مسجد کار گذاشته‌اند. همان وقتی که ما ایستاده

بودیم تعریف مسجد و ساعت را می‌کردیم، زنگ‌های پیرصدائی زد. نایب‌السلطنه و جمعیت زیادی بودند. پسرزاده سپهسالار مرحوم هم بود. گفتیم اگر پیرزاده این جا می‌آمد [و] مقارن ورودش ساعت زنگ می‌زد، اعجاز پیرمراد می‌داند، اما من به هیچ وجه کرامتی ندیدم. امین‌السلطنه چند روزی است ناخوش است، گلورد و ... عضدالملک هم ناخوش است موجهول خان هم امروز این جا بود، یعنی به زور آورده بودند، او هم باز ناخوش است و خیالات دارد<sup>(۳۶)</sup>. طولوزان<sup>(۳۷)</sup> امروز دیده شد، او هم چند روز است ناخوش بود. اسهال داشته است. امروز خوب شده است.

### روز دوشنبه بیست و سوم رجب

از صبح مهمان در باغ نصرت‌الدوله، دم دروازه قزوقی بودیم. از در باب همايون سوار کالسکه شده رانندیم، رسیدیم به باغ، یعنی در سردر باغ هرکس را از وزرا و غیره، عمله خلوت، می‌خواستی حاضر بود. اول رفتیم بالای سردر قدری گشتیم. باغ، کوچه، راهروها، پله‌ها از مردم معتبر و غیره پر بودند. خود نصرت‌الدوله مهمان‌داری می‌کرد. معتمدالدوله و ... و ... همه بودند. بعد رفتیم آخر باغ که از خیابان نارون باید گذشت. چادرپوش هندی زده بودند. میوه شیرینی و ... چیده بودند، وزرا و ... آمدند، صحبت شد. نایب‌السلطنه هم بود. بعد رفتند. امین‌الدوله و ... نشسته به کاغذ خوانی. بعد ناهار خوردیم. سر ناهار کاغذ خواندند. بعد از ناهار هم الی دو ساعت کاغذ خواندند. طولوزان دیده شد. صنیع‌الدوله هم دیدم شد، فوراً مفقود شد. خلاصه بعد از کاغذ [خوانی] شاهزاده‌ها و ... آمدند، بازی تخته در چادر شد. طرفین به عینها مثل روز مهمانی مشیرالدوله بودند، قدری که بازی شد ابر و باد و طوفان غریبی شد، گرد و خاک. هر قدر خواستیم در چادر بنشینیم، نشد. رفتیم سردر، وزرا، مستوفی‌الممالک، و ... آن جا بودند. آن‌ها را روانه کردیم، جای خودمان به چادر [۲۴] برای بازی، در سردر شد. آن جا هم دو ساعتی بازی کردند. طرف امینی و مشیرالدوله باختند. بعد نماز کردم. زن خوشکلی روی پشت بام کوچه بود، تماشا کردیم. بعد سوار کالسکه شده رفتیم اندرون، ملیجک بازی می‌کرد. رفتیم دیوانخانه، امروز باد خیلی معرکه کرده بود. اندرون یک درخت بزرگ سنجد تلخ را از ریشه انداخته بود. هنوز پای ملیجک خوب نشده است. از روزی که از جاجروود آمده‌ایم ملیجک را ندیده‌ام. دیروز هم امین‌اقدس، ملیجک کوچک و ... رفته بودند خانه ملیجک [بزرگ] دیدنی. امروز سرم درد می‌کرد. کسل خیالی هم بودم.

### روز پنجشنبه بیست و ششم [شهر رجب]

چهار ساعت به غروب مانده رفتیم دفترخانه و بالاخانه سردری که تازه امین‌حضور ساخته است. از باغ میدان پیاده آمدیم توی میدان، آقا، نایب‌السلطنه، مستوفی‌ها، شال و کلاه کرده، پسر آقا مستوفی‌الممالک است، حاجی معتمدالدوله همه ایستاده بودند، آمدیم بالاخانه، چهل پله می‌خورد، یک بالاخانه بزرگ سفیدکاری. بیشتر ندارد، به قدری سفید است که چشم را می‌زند. قدری آن جا ایستاده، امین‌حضور جولان بازی می‌کرد. بعد از قدری صحبت مراجعت کرده، به باغ آمدیم.

### روز جمعه بیست و هفتم [شهر رجب]

عصری که شد، برای جای و عصرانه، منزل اعتضادالدوله مهمان بودیم. بعد از کار زیادی رفتیم منزل اعتضادالدوله اغلب توکرها بودند، مشیرالدوله، حاجی معتمدالدوله، امین‌الدوله، امین‌السلطان، ملک‌آرا، عزالدوله بودند. نوری و امینی برای بازی حاضر شده بودند، اما بازی نشد. باغ بسیار باصفائی داشت. الحق خیلی مصفا بود. از بلبل و گل و غیره. خویش و قوم‌های اعتضادالدوله از قبیل شهاب‌الدوله و ... بودند. عکس زیادی از قدیم داشت، تماشا کردیم. چند دانه

عکس هم برداشتیم. بعد از چای و عصرانه گردش کردیم آمدیم منزل. [۱۲]

## روز یکشنبه بیست و نهم شهر رجب

به عزم توقف یک شب، مردانه قصر فیروزه از خواب برخاسته رفتیم دوشان تپه، استخر<sup>(۳۸)</sup> زیر درخت نارون<sup>(۳۹)</sup> آفتابگردان زده، ناهار خوردیم. مسجدالدوله، سیف‌الملک، جعفری، اکبری، قهوه‌چی‌باشی، آقادایی، ملیچک و آقا، صنیع<sup>[الدوله]</sup> و ... بودند. ملیچک، سه روز است پایش بهتر شده، راه افتاده است. حکیم‌الممالک بود. بعد از ناهار نشستیم به کاغذ خواندن، این قدر کاغذ خواندیم و نوشتیم که حقیقت ذلّه شدیم. مجدالملک و امین خلوت مشغول بودند. ملیچک کوچک را هم لله و دده اش<sup>(۴۰)</sup> از شهر آورده بودند. قدری بازی کرد و او را دیدیم، و رفت شهر، آغا محمد هم همراهش بود. عصری سوار شدیم، از در پائین همه جا سواره از توی صحرا آمدیم، الی زیر ماهوره‌های آهو، وقت غروب وارد قصر فیروزه شدیم. صحرا خیلی باصفا بود. از گل و قیاق و غیره، مخصوصاً یک گل معطری داشت که تمام صحرا را معطر کرده بود. صنیع‌الدوله دیده شد. عضدالملک آمد. موجول خان هم از صبح بود. باز دیروز روغن چراغ<sup>(۴۱)</sup> خورده بود. از معده اش می‌نالید. ناظم بود، چرتی، نایب ناظر، ساری اصلان، میرشکار، حاجب‌الدوله، مهدی خان، بود [ند]. امین خلوت هم بود، سه ساعتی، شب رفت شهر. شب را الحمدلله، شام با اشتهائی خوردیم. امین حضرت و معدنچی که رفته بودند کاوند، چند پارچه سنگ طلا دار خوبی فرستاده بودند، اگر به این طور سنگ پیدا شود، خیلی خوب است. باعث امیدواری شد. حالا این جا فصل گل سنجد تلخ است، خیلی معطر شده بود، قصر فیروزه، هنوز بحبوحه<sup>(۴۲)</sup> گل سرخ قصر فیروزه دوشان تپه است. غنچه زیادی داشت. حالا چهارم جوزا<sup>(۴۳)</sup> است، با وجود این البرز تمام برف است. هنوز ایل نتوانسته است یک نفر به سمت لار حرکت نکرده است. هیچ وقت این طور فصل کسی یاد ندارد. شب را خوابیدیم. آقا محمد صادق و آقا غلامحسین قدری تاز و سنتور<sup>(۴۴)</sup> زدند. حالا خیار زیاد است. اول بادام است، هنوز درست نیست است.

## روز دوشنبه سلخ شهر رجب

صبح از خواب برخاستم. خواب غریبی دیدم و به قدری توی خواب خندیدم که از شدت خنده گریه کنان از خواب برخاستم آن خواب این است که در محوطه [ای] با آقا و قوام‌الدوله و سایر وزرا و میرزاها بودیم. کتابچه دستورالعمل ولایات را می‌خواندند. [۲۶] کتابچه بزرگی دست من بود، بعضی جواب و سؤال‌ها با آقا کردم. دادم کتاب [زا به] آقا و بالا سر آقا ایستادم که جواب آقا را بشنوم. سایر وزرا هم روی پله نشسته تمام آقا را نگاه می‌کردند. وقتی که کتابچه را آقا گرفت چندک زد و ...<sup>(۴۵)</sup> ش را درآورد سردست می‌زد زیرش، بنا کرد به گفتن سرش سرخ، خنده دارد، هی متصل این را می‌گفت و تمام وزرا و من به حالت آقا می‌خندیدیم. از شدت خنده گریه کنان از خواب برخاستم. حاجی حیدر ریش تراشید و سوار کالسکه شده آمدم عشرت‌آباد. ناهار را عشرت‌آباد خوردیم. عشرت‌آباد هم از آب و گل و سبزه باغ و صفا هیچ حرف ندارد. ماشاءالله هیچ این طور جا نیست. حکیم‌الممالک بود. امین خلوت از شهر آمد، مهدی خان و ملیچک و سایر [ین] همه بودند. بعد از ناهار به قدر سه ساعت، کاغذ زیادی خواندیم و نوشتیم. عصری انشاءالله از این جا به شهر می‌رویم<sup>(۴۶)</sup>

## [پایان یادداشت‌های ماه رجب]

- ۱ - اصل: حیات
- ۲ - اصل: خوش‌کل
- ۳ - قلیه: کلبه
- ۴ - به پر
- ۵ - اصل: اصطرخ
- ۶ - اصل: گلوم
- ۷ - اصل: ساین
- ۸ - اصل: به‌برد
- ۹ - اصل: گلوم
- ۱۰ - اصل: غداره
- ۱۱ - اصل: همش
- ۱۲ - اصل: صرفه
- ۱۳ - اصل: شلوق
- ۱۴ - اصل: جمده
- ۱۵ - در این قسمت ناصرالدین شاه بخط خود ذکر کرده است که مطالب ذکر شده تا اینجا بخط فخرالدوله بوده است.
- ۱۶ - اصل: منزل‌اش
- ۱۷ - اصل: قل‌هک
- ۱۸ - اصل: خسته‌گی
- ۱۹ - چیلک: توت‌فرنگی
- ۲۰ - مارق یا مارخ: کمین برای شکار به طوری که از نظر ورزش باد و همه جوانب شکار، هیچ‌گونه عیب وجود نداشته باشد.
- ۲۱ - اصل: توری
- ۲۲ - اصل: رزیلانه
- ۲۳ - لاید: ناچار
- ۲۴ - اصل: اصطرخ
- ۲۵ - اصل: وا شدن
- ۲۶ - مقصود از روزنامه، همین یادداشت‌های روزانه است و در این قسمت معلوم میشود که تاکنون این یادداشت‌ها، تقریر ناصرالدین شاه و دستخط مجدالملک است.
- ۲۷ - اتادند: مستقر شدند.
- ۲۸ - آدم: نوکر پیشخدمت
- ۲۹ - اصل: سیم
- ۳۰ - اصل: توت‌استان
- ۳۱ - محلی در دوشان تپه بود که شیرها و حیوانات وحشی را برای تماشای شاه نگهداری می‌کردند.
- ۳۲ - اصل: طالار
- ۳۳ - مقصود ستونی للممالک است.
- ۳۴ - عبدالله قاجار، عکاس مخصوص بوده و بیشتر عکس‌ها توسط او گرفته شده است.
- ۳۵ - اصل: توری
- ۳۶ - ظاهراً مقصود این است که (خیال مردن دارد) یا در حال مردن است.
- ۳۷ - پزشک فرانسوی شاه
- ۳۸ - اصل: استخ
- ۳۹ - اصل: ناروند
- ۴۰ - دده: کلمه‌ای بود که برای زنان سیاه به کار برده می‌شد مثل "کاکا" برای مردان.
- ۴۱ - روغن کرچک: برای لیست معده خورده می‌شد.
- ۴۲ - اصل: به‌بره
- ۴۳ - برابر چهارم خرداد
- ۴۴ - اصل: سنطور
- ۴۵ - یک کلمه حذف شد.
- ۴۶ - شماره‌هایی که در میان [ ] قرار دارد مربوط به صفحات اصل کتاب و شماره‌هایی که در ( ) قرار دارد مربوط به زیرنویس مطالب است.



### یادداشت‌های روزانه‌ماه شعبان

مراجعت کرده صف کشیده بودند، دیده شود. خیلی هم صف طولانی کشیده بودند. بعد از آن‌ها، هم سواره عبدالملکی صف کشیده بودند، الی قصر. نهار ما را هم در عشرت‌آباد حاضر کرده بودند. مجبوراً در هوای گرم سواره، سوارها را سان دیدم. مراجعت به عشرت‌آباد کرده نهار خوردیم. نایب‌السلطنه هم در رکاب بود. خیلی کسل بودم، بسیار بسیار کسل و خسته، احوال بدی داشتم، کج خلق بودم. بعد از نهار آمدیم زیر بیدلب نهر، توی خیابان، نایب‌السلطنه و امین‌الدوله کار زیادی کرده، کاغذی خواندیم. الی پنج ساعت به غروب مانده آن وقت سوار کالسکه یگراست رانندیم برای

### روز جمعه چهارم شهر (۳۶) شعبان ۱۳۰۱

به قصد چهارشنبه از شهر درآمدیم که به سلطنت‌آباد برویم، از بسکه شهر گرم بود. هوای شهر یکدفعه گرم شد. حرم هم تمام شهر ماندند. مختصری از قبیل : انیس‌الدوله، امین‌اقدس، شمس‌الدوله، ملیچکه، بعضی زن‌های دیگر که این نوع سواری‌ها می‌آیند، همراه آمدند. باقی شهر ماندند. ایران‌الملوک با مادرش آمده بود. صبح از خواب برخاسته، سوار کالسکه شده تا عشرت‌آباد کالسکه سوار بودیم. از آن جا اسب سوار شده با وجودی که هوا خیلی گرم بود، ناچاراً باید سواره قورت‌بیگلو که مأمور خراسان بودند،

سلطنت آباد [۱۴] خیلی باصفا بود، جامع بود، کامل بود. صنع الدوله آن جا دیده شد، مثل خرس مجسم غلت<sup>(۳۷)</sup> می خوردند. فسخ عزیمت از توقف چهارشنبه شد. گفتم دیگر هیچ نمی روم شهر، روز شنبه فردای جمعه صبح زود سوار شدیم، رفتیم دارآباد بالای کوه. همراه کسی نبود، جز محمدحسین میرزای میرآخور، ناظم خلوت، ملیچک، قهوهچی باشی و آقاداتی که همراه می رفتیم. ریواس، کوه زیاد داشت. اغلب هنوز نرسیده است. رسیده خیلی داشت، نرسیده هم داشت، که هنوز نرسیده است. کم کم بالا رفته تا رسیدیم به توی درّه. بسیار بسیار باصفا بود. گل ها و لاله رنگارنگ، آب زیاد، برف زیاد، مرغ های کوچک کوچک، خیلی خیلی باصفا بود. یک دسته تگه بز هم با دوربین در کوه جلو رو دیدم و دسته قوچ و میش هم دیدم. الحق جای باصفای خوبی بود. آنچه لازمه بیلاق است، آن جا جمع بود. آمدیم زیر سنگ معمول آفتابگردان، ناهار خوردیم. این جا هم آب زیادی جاری بود به طوری که صدای [آن] مانع بود از حرف زدن و شنیدن. نایب ناظری دیده شد. اکبری و جعفری آمدند، حسن بابا، حسین بابا آمدند. مجدالدوله، میرزا عبدالله آمدند. در این بین موچول خان دیده شد، آمد صحبت زیادی داشتیم. بعد از ناهار به قدر دو ساعتی دراز کشیدیم، گویا قدری خوابم برد. از خواب که برخاستم، عرق زیادی کرده بودم. چای و عصrane خورده، هوا ابر شد. به احتمال این که باران بیارده، سوار شده رانندیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد صاحبقرانیه شدیم. آغامحمد خواججه، عمارتی برای خود رو به روی دراندرون در جای گودال کثیفی می سازد، اتاق نیست درحقیقت شغالدان است. خیلی خنده دارد. خودش هم آن جا ایستاده بود. معتمدالحرم دیده شد. آمده بود [به] عمارتش. پیاده رفتیم عمارت معتمدالحرم، قدری گردش کردیم. آغا مهرباب<sup>(۳۸)</sup> خواجّه انیس الدوله دیده شد که عمارتی برای خود می سازد. از عمارت اندرونی صاحبقرانیه آمدیم بیرون. توی عمارت قدری گردش کردیم، نشستیم. بعد از در پائین باغ صاحبقرانیه سوار کالسکه شده، رانندیم برای سلطنت آباد، وارد شدیم. روز یکشنبه هم عصری بعد از کار کردن زیادی با وزیر خارجه در سلطنت آباد برحسب معمول رفتیم آجودانیه، حرم هم همه بودند. آجودان مخصوص تهیه عصrane کرده بود. زن آجودان و عروس آجودان و مادر مهدی خان هم دراز دراز بود، ملیچک هم بود، بازی می کرد. حقیقت، آجودانیه خوب جایی شده است. جاهای تازه خوب ساخته اند. بعد از گردش زیاد، سوار اسب شده، از خیابان نارون اقدسیه، یواش یواش آمدیم سلطنت آباد. [۲۸] امین السلطنه چند روز است، با عیالش به قم رفته است. عضدالملک هم چند روز است از راه ساوه به قم رفته است.

## روز چهارشنبه نهم شهر شعبان

بالضروره رفتیم شهر برای برداشتن کتاب و سایر چیزهایی که در سفر بیلاق باید همراه باشد. الی عشرت آباد هوا خوب بود، نسیمی داشت. ناهار را عشرت آباد خوردیم. صنع الدوله، موچول خان بودند. عشرت آباد باز خیلی صفا داشت. بلبل میخواند. گل های خوب دارد، بلافاصله سوار شده رفتیم شهر، از دراندرون وارد شدیم. آفتاب گرم، هوای خفّه بدی داشت. امین اقدس و ملیچک هم آمده بودند. آنها هم کار داشتند. ملیچک هم خودش اسباب ...<sup>(۳۹)</sup> برای خودش میکرد. انیس الدوله هم دیشب شهر آمده بود. امشب هم شهر خواهد بود. بعضی زن ها هم در سلطنت آباد آمده بودند شهر و رفته بودند، بعضی ها بودند، کار داشتند. نشستیم بیرون، توی موزه، هنوز کاشی کاری موزه تمام نشده است. امین السلطان و حاجی ابوالحسن و ... و ... بودند. هوای خفه گرمی داشت. آمدیم حوضخانه زیر موزه، نایب السلطنه، آقا، امین الدوله، نصیرالدوله، نصرت الدوله بودند. مجلس مشورتی داشتند. قدری آنجا ایستاده، باز آمدیم اندرون. اول رفتیم بالاخانه، کتابخانه امین اقدس کتاب سوا کردیم، عرق زیادی هم کردیم، خیلی هوا گرم بود. از آن جا رفتیم به اتاق خوابگاه

خودمان، آن جا هم قدری بهم زده، بعضی کتاب ها در آوردیم. آن جا هم خیلی گرم بود. عرق کردیم. بعد رفتیم بیرون توی حیاط<sup>(۴۰)</sup> نشسته، قدری میوه و چای خورده، با این هوای گرم که آدم هیچ کار نمی تواند بکند. آغاباشی آمده است پرحرف می زند. متغیر شدم. رفتیم حمام توی آب سرد قدری رفع عرق را کرده، آمدیم بیرون. رفتیم باغ میدان گردش کردیم. الحق باغ میدان خیلی باصفا بود. گل های طاووسی زیاد [بود] گل های دیگر، گیلاس، زردآلو، آلبالو، بادام این ها همه هست، اول فصلش است. بعد، از در شمس العماره سوار کالسکه شده رانندیم، از دروازه که قدری بالا آمدیم دو گردباد یکی از طرف حضرت عبدالعظیم روبه عشرت آباد و ما می آمد، یکی هم از طرف اسب دوانی، کم مانده بود که ما را احاطه کند که دست به تمجیل<sup>(۴۱)</sup> اسب کالسکه از در بالای باغ عشرت آباد وارد باغ شده توی اتاق ها پنهان شدیم، الحمدالله ما را نگرفت. [۱۵] عشرت آباد هم، کم آمد. امین اقدس و ملیچک هم عقب بودند. ملیچک را فرستادم آنها را توی دروازه، توی اتاق ها نگاه داشت. به قدر یک ربعی در عشرت آباد توقف شد. بعد سوار کالسکه شده غروبی وارد سلطنت آباد شدیم. آغامحمدخان خواججه سه شب است شهر است، امشب هم گفتند شهر ماند، نیامد بالا. اکبری را دم دروازه با چشم گریان و رنگ پریده دیدیم، عرض کرد مرخص کنید امشب شهر بمانم، محمدخان ناخوش است، نزدیک است بمیرد.

## روز جمعه دوازدهم شهر شعبان

صبح سوار شده رفتیم کوه البرز آن جایی که چشمه و درخت های [آن] پیداست. قهوهچی باشی پیش رفته بود آفتابگردان زده بود، ما هم رسیدیم، آب زیاد داشت، آن جا همیشه یک سنگ آب بیشتر نداشت ولی حالا به قدر ده، دوازده سنگ آب از اطراف جاری بود. ناهار خوردیم، سوای آقاداتی، ده باشی، قهوهچی باشی، معیر، شاهزاده حسین، آقا، پسر ابراهیم خان، ابوالحسن خان، عباسقلی خان، ...<sup>(۴۲)</sup> دیگر کسی نبود. بعد از ناهار هم من، تازه چی باشی، شاهزاده حسین سوار شدیم که برویم پیازجال آمدیم تا زیر پیچ پیچ که به سمت پیازجال می رود. آن جا یک برف بزرگی افتاده بود یک کوه هم توی جاده خراب شده بود که به کلی راه مسدود شده بود. بیخ کش ها برف کش ها مشغول بودند، یک راه باریکه بود، از آن راه رانندیم، رفتیم بالا از بیراهه، پیاده، سواره آمدیم بالای کوه. قدری منبع های آب آبشار دریند را تماشا کردیم. پس قلعه را تماشا کردیم، چشم انداز خوبی داشت، قدری گردش کردیم، بعد سوار شده چهار ساعت به غروب مانده، رسیدیم به جای اولی، آفتابگردان را تغییر داده، جای دیگر زده بودند. قدری خوابیدم خوابم نبود. ابوالحسن خان قدری کتاب خواند. ملیچک هم امروز نبود، رفته بود سرخه حصار، بعد، از خواب برخاسته، خیلی دیر راه افتادیم برای پائین، غروب گذشته بود که به منظره رسیدیم. بالای بیدهای دره ...<sup>(۴۳)</sup> دیدیم یک سوار ایستاده است نگاه کردم دیدم جعفرقلی خان است از منظره سوار کالسکه شده، رانندیم. یک ساعت از شب گذشته، وارد سلطنت آباد شدیم. هفت هشت روز پیش از این میرزای سیدعلی پسر میرزا سیدرضی حکیم باشی غفلتاً تب کرده بود و مرده است. خیلی به میرزا سیدرضی صدمه خورده است. خوب پسری بود، جوان، عاقل، صاحب فهم و کمال بود، حیف بود. [۳۰]

## شب پانزدهم شهر شعبان

شب عید مولود است. آتشبازی خوبی سلطنت آباد شد. بسیار آتشبازی خوبی کردند. با زن ها بالای برج بودیم. ملیچک هم بود، باد می آمد، ولی با وجود باد آتشبازی بسیار ممتاز خوبی کردند. فردایش<sup>(۴۴)</sup> که عید بود سلام نشد، اما طبقات نوکرها آمدند بالا، جمعیت زیادی بود. مستوفی الممالک، حاجی معتمدالدوله، نصرت الدوله، نایب السلطنه، اهل نظام، مستوفی ها، فجرها<sup>(۴۵)</sup> کسی

بود. بسیار باصفا، فواره‌های متعدد، یک فواره بزرگ این طرف بود فواره‌های کوچک، کوچک زیاد آن طرف بود. کلاه فرنگی (۵۱) بسیار کوچک مقبولی دارد و مرتبه (۵۲) بالای کلاه فرنگی تمام شهر و شمیران پیدا است. بسیار بسیار جای مصفا ممتاز با روح خوبی است. استخر (۵۳) خوبی بالای باغش دارد. باغش چندان بزرگ نیست، عمارت عالی هم ندارد. جای کوچک کم خرج خوب بسیار باصفائی است، خاصه از حیثیت چشم‌انداز و منظری که دارد. از رو به قبله تمام شهر و شمیران پیدا است. از آن طرف کوه پیدا است، در کمال مقبولی خیلی قشنگ جایی است. شیرینی و اسباب و فلان خیلی چیده بود. توی حوضخانه خیلی سرد بود. طوری که پوشین (۵۴) لازم بود. عصرانه و چای خوردیم. خیلی خوش گذشت. یک ساعت به غروب مانده سوار شده، از صحرائی راندم. یکصد قدم از باغ دور شده دیدم ملیجک کوچک را لاله‌اش سوار قاطر کرده با آغا عبدالله می‌آورد. گفتم یعنی چه ملیجک را چرا آوردید. گفتند فراش عقبش آمده بود، معلوم شد [۳۲] فراش عقب کالسکه گفته بودیم برود، عوضی عقب ملیجک رفته بود. خلاصه به باغ نرسیده، سوار درشکه‌اش گردیده، برگشت. ما هم همه جا از صحرائی شکار بلد رچین کنان آمدیم. قرقی‌های سراجور و قوشچی‌باشی هر چه می‌انداختند نمی‌گرفت. از بالای فیطریه، صحرائی، غروب وارد سلطنت‌آباد شدیم.



### روز شنبه نوزدهم [شهر] شعبان

صبح رفتیم شهر، سوار کالسکه شده راست راندم عشرت‌آباد. نهار در آن جا بود. امین‌السلطان و صنیع‌الدوله بودند. قدری کسل بودم. ناهاری خوردیم. بعد از نهار هم با امین‌السلطان قدری کار داشتم کسل هم بودم. حکیم‌المالکی پیدا شد. روضه خوانی دارد، تعریف می‌کرد. حاجی‌حیدریش تراشید. شش ساعت به غروب مانده سوار شده راندم برای شهر. از در شمس‌العماره وارد شدیم، هوا امروز صاف بود و سرد، طوری که کلیجه (۵۵) سنجاب باید

که نبود (۴۷) نصیرالدوله بود که پایش درد می‌کرد. قوام‌الدوله هم نبود، تب کرده بود.

طرف عصری هم فخری‌بیگ ایلچی عثمانلو که می‌رود، با وزیر خلیفه آمد و مرخص شد. امین‌السلطنه هم امروز عصری پیدا شد، قم رفته بود، آمد. تازه آمده است، چند روز است، هوا گاهی مغشوش می‌شود، گاهی ابر می‌شود، اما نمی‌ماند، باد می‌آید، اما امشب که شب شانزدهم باشد اول شب باران زیاد شد، سرشام بودم که باران گرفت تا بعد از شام متصل هوا، آسمان، صدا می‌کرد. باران در کمال شدت می‌آمد طوری که از ناودان‌ها سرازیر بود، باران دیگر هم آمده بود. انیس‌الدوله شهر است، هنوز نیامده است. از قراری که معلوم شده، شهر ناخوش شده است.

### روز [چهارشنبه] هفدهم شعبان (۴۸)

عصری باید برویم، حسن‌آباد صنیع‌الدوله، عصری عصرانه، با حرم آن جا مهمانیم. صبح سوار شده رفتیم صاحبقرانیه، نهار خوردیم آن جا ماندیم. بعضی پیشخدمت‌ها، شاهزاده اقبال‌الدوله، ملیجک بودند. کاغذ خواندیم، پیشخدمت‌ها رفتند. عمله‌ها دورباغ را کشف کرده بودند، تغیر زیادی کردم. به آقا حسین‌قلی گفتم پاک. بدهد بکنند. خیلی آن جا ماندیم چای عصرانه خوردیم. آغا فرخ‌کنیزهای امین‌اقدس را از شهر به صاحبقرانیه آورده بود، دیدیم. نماز کردیم، حرم رد شدند، از سلطنت‌آباد آمده رفتند. ما هم سوار شده با کالسکه راندم، همه جا تا در باغ حسن‌آباد می‌رود، راه خوبی دارد. صنیع‌الدوله مثل خرس ایستاده بود دم در، ملیجک بزرگ هم بود. امروز عفت‌السلطنه و والده ظل‌السلطان هم از شهر آمده بود سلطنت‌آباد، آوردیم حسن‌آباد، اما سر بالا نمی‌توانست راه برود. زن‌های سلطنت‌آبادی همه آمده بودند، بجز شمس‌الدوله، امین‌اقدس دیگر همه بودند. خیلی قشنگ و چیزهای غریب ساخته بود، پایه‌ها ساخته بود روی آن قند گذاشته بود، زن صنیع‌الدوله و بعضی زن‌های دیگر از خانواده (۴۹) علاء‌الدوله آن جا بودند. ملیجک را نیاورده بودند حاجی بلال را فرستادیم ملیجک را با اتباعش آورد، بازی کرد، بعضی اسباب‌های بازی، صنیع‌الدوله گذارده بود به او دادیم، گرمک خورد. حالا اول گرمک است. آغا باشی، حاجی‌سرور، آغا محمد خواجه همه بودند، عصری تا رستم‌آباد [۱۶] کالسکه می‌آمد. از آن جا سوار کالسکه شده آمدیم سلطنت‌آباد، شام را مردانه خوردیم، صنیع‌الدوله بود، روزنامه خوانند. امین‌السلطان از شهر آمده بود. ملیجک بود، شام را توی حوضخانه خوردیم. انیس‌الدوله امشب از شهر آمده بود. خیلی معلوم می‌شود شهر ناخوشی بوده است.

### روز جمعه هفدهم شهر شعبان (۵۰)

عصری چهار به غروب مانده سوار شدیم رفتیم امامزاده قاسم، باغ ملک‌التجار که از برادر مرحوم ابراهیم‌خان خریده است. اولش هم خالصه بوده، حالا آباد کرده است. رفتیم آن جا، همه راه را سواره رفتیم از توی حاصل‌ها و دزآشوب و خیابان، میرزا زینل شاهزاده پیشخدمت همه جا بلدی می‌کرد و اظهار اطلاع می‌کرد، دو جهت داشت یکی آن که خودش و عیالش، امامزاده قاسم نزدیک باغ ملک‌التجار منزل دارد. یکی هم با ملک خصوصیت دارد به این دو جهت جلو افتاده بود و معرفی می‌کرد. تا رسیدیم به در باغ ملک. اقبال‌الدوله بود، جعفرقلی‌خان، ملیجک، مجدالملک بودند. در باغ که رسیدیم دیدیم ملک در باغ با آن تنه مثل پهلوان یزدی ایستاده بود. عجب آن که میرزا حسین‌خان گرانمایه را دیدیم ایستاده است، پرسیدیم تو چه می‌کنی این جا [؟] گفت با ملک خویش هستم به این واسطه آمده‌ام. آقا عبدی پسر معتمدالدوله بود. ابراهیم میرزا پسر عمادالدوله بود. وارد باغ شدیم. خیلی جای خوبی بود. دو خیابان داشت، ریگ ریخته، کوزه‌های گل چیده و توی زمین کاشته

## روز یکشنبه بیست و هفتم شعبان

همه‌اش را در سلطنت‌آباد در حوضخانه بودم. کار داشتم. عضدالملک از قم آمده بود، دیده شد. می‌گفت صحرای حوض سلطان، دریای عظیمی شده است، دورش بیست فرسخ است. از راه تازه آمده بود. در عمادآورد پشت گردن خان را زنبور بزرگی زده بود، خان ضعف کرده تب کرده بود. عصری وزیر مختار روس آمده. وزیر خارجه هم بود، خیلی حرف زدیم. چند روز است کسل خیالی هستم، امین‌السلطان و قوام‌الدوله را آورده پیش آقا به شهر فرستادم، پیغام دادم. به‌بحوحه آلبالوی سلطنت‌آباد است خیلی دارد ماشاءالله. هندرانه تازه آمده است بادمجان کوچک زیاد است. [۳۴]

## روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان

رفتیم صاحبقرانیه، از سلطنت‌آباد. حرم صبح رفتند ما ناهار را در سلطنت‌آباد خوردیم. نایب‌السلطنه فوج ماکو و فوج دره‌جزین را آورده بودند. توی باغ آمدند و از نظر گذشتند، بعد ناهار خوردیم. امین‌السلطان، وزیر خارجه، قوام‌الدوله، امین‌الدوله بودند. بعضی کارها داشتم. عصری رفتیم صاحبقرانیه، الحمدالله تعالی عمارت بیرون اندرون بسیار باصفا پرآب، همه حرم و ... جا به جا شده‌اند. مردم زیاد امسال از شهر به شمیرانات آمده‌اند تمام خانه‌های (۵۸) دهات را اجاره کرده‌اند.

## روز سه‌شنبه بیست و نهم شعبان

سلام منعقد شد، تمام شاهزادگان و ارباب مناصب، وزرا و ... در صاحبقرانیه حاضر شدند. تمام عملی خلوت و ... بودند. جنجال غریبی بود، سلام شد، نشستیم. ایلخانی مخاطب بود. بعد از بعضی صحبت‌های متفرقه برخاستم، آدمم اتاق دیگر. امین‌السلطان دستخط صدارت اعظم آقا را که نوشته بودم، با خلعت جبه، شمسه مرصع که حامل [آن] ملیجک بود برد به تالار صاحبقرانیه که همه نوکرها آن جا جمع بودند، قرائت کرد، خلعت را پوشید. بعد من دوباره رفتیم تالار نشستیم نطقی کردم. شجاع‌الدوله، ایلخانی قوچانی که ایوب خان افغان را با همراهانش از قوچان به تهران می‌آورد، امروز رسیده بودند. ایوب افغان شهر مانده، خود خان از گرد راه رسیده حاضر سلام و مجلس شد، دیده شد. خلاصه روز غریبی بود با تماشا بود. در همین صاحبقرانیه بود که بیست و سه سال قبل از این میرزا آقاخان از صدارت عزل شد و حالا باز هم صدارت از نو در همین مکان رسم شد، انشاءالله تعالی میمون و مبارک باشد و خدا به صدر حاضر طول عمر و قوت مزاجی بدهد که از عهده کارها برآید.

## پایان یادداشت‌های روزانه شهر شعبان ۱۳۰۱

## یادداشت‌های روزانه ماه مبارک رمضان

### روز پنجشنبه دوم شهر رمضان (۱)

این روزنامه امروز را مختص برای این که اسب مجدالدوله پای علاءالدوله را لگد زده است می‌نویسم. صبح زود سوار شدیم، برای کله تل هرز (۱) معلوم است صبح رمضان است، آدم هیچ پیدا نمی‌شود، ملیجک بود، شاطر باشی، کشیکچی باشی، آقا دانی میر شکار را هم برای راه‌های شهرستانک خواسته بود حاضر بود. رفتیم بالای تل هرز کشیکچی باشی، غلام‌ها را پائین گذاردیم و خودمان رفتیم، از عقب ناظم خلوت، اکبری و میرزا عبدالله رسیدند یکسر رفتیم

می‌پوشید. توی حیاط، موجول خان، امین حضور، دیده شدند، رفتیم موزه قدری نشستیم. جناب آقا، نایب‌السلطنه، نصیرالدوله، امین لشکر، قوام‌الدوله، امین‌الدوله احضار شدند و آمدند. قدری فرمایشات شد. نصرت‌الدوله هم بود. موزه تمام شده است. امروز شهر، محض موزه آمدیم که مهر نمائیم. امین‌السلطان، حاجی ابوالحسن، میرزا علی‌اکبر و ... بودند. عجب ساختند، تمام کف موزه کاشی شده است، چقدر خوب و ممتاز شده است. زمین موزه که تخته بود و مندرس شده بود و موریانه افتاده بود عوض کرده، کاشی کرده‌اند. طوری در این کاشی‌کاری صنعت کرده‌اند که مثل چینی است، خیلی برشکوه موزه اضافه شد. هواش خوب تر، بدون مگس، خیلی خیلی بانقل، هیچ این طور نمی‌شود. حقیقت این دو نفر کاشی‌پرها این صنعت را رونق داده‌اند. میرزا علی‌اکبر و حاجی ابوالحسن، به دو نفر کاشی‌پرها خلعت داده شد. به امین‌السلطان سرداری (۵۸) داده شد. یک ماهه تمام کرده بودند. نصف ازاره (۵۷) موزه هم آیینه شده است، باقی هم باید انشاءالله آینه شود. آقا، نایب‌السلطنه هم آمدند موزه را تماشا کردند. از موزه پائین آمده کنار نهر، چای و میوه خورده، گردش کردیم. امین‌السلطنه بود. کنت با اجزای پلیس، خان‌نایب، نایب‌السلطنه آمدند. خوانچه‌های (۵۸) زیادی از مال دزدی آوردند که فقره به فقره به نمره چیده بودند یا دزدی‌های معین گرفته بودند. به قدر دو هزار تومان اسباب بود. بیشتر این اسباب را از خانه حشمت‌السلطنه برده بودند. دزد معروف آنها چمن‌زیا بود که فراراً به حضرت عبدالعظیم رفته بود آنها را قدغن کردم همان جا حبس نمایند. این چمن‌زیاکنیز عمیدالملک بوده است، او را فروخته بود. مشغول دزدی شده است. یک دزد دیگر آنها دزد آقا محمد نایب سرایدار بوده که چند روز قبل پنجاه تومان اشرافی او را برده بودند، امروز آورده به او [۱۷] رد شد. دزد این پول هم حسین خدر، اکبر کوردوختکی بوده است.

باغ میدان [را] گردش کردیم. حمام آبدارخانه رفته رخت عوض کردیم، همان روی سکوی دالان آبدارخانه نماز کردیم. آغا محمد کوچک هم امروز دیده شد، راه می‌رفت توی باغ. پوشش یواش از توی اندرون آمدیم، حرم تمام رفته است صاحبقرانیه. آغاباشی شهر بود که مهر را تحویل امین‌السلطان و عمارت رابه قراول‌ها بدهد، صدایش گرفته بود. آغا نوری هم بود. از در اندرون سوار کالسکه شده یکسر رانندیم برای سلطنت‌آباد. مجدالدوله را نزدیک سلطنت‌آباد توی خیابان دیدم می‌گفت با خانواده‌ام به رضآباد بیلاق آمده‌ایم. غروب وارد سلطنت‌آباد شدیم.

## روز یکشنبه بیستم شهر شعبان

امروز سلطنت‌آباد توقف شد جایی نرفتیم. محض این دو خبر این روزنامه را می‌نویسم، عصری هم توی حوضخانه چرتی زده، از خواب که برخاستیم آقای داماد نقل می‌کرد استاد غلامرضای مبروف شیشه‌گر دیروز مرده است. یکی هم مجدالدوله قبل از آقای داماد گفت سرایدار عمارت ملیجک مرده است. توضیح این مقال این است: این عمارتی که ملیجک در سلطنت‌آباد دارد، سرایدار [ش] پیرمرد مسنی بوده است. این سرایدار غلام‌بچه فخرالدوله دختر فتحعلی شاه بوده و شمیرانی، در ضمن هم باغبانی می‌کرده است. در سفر هرات محمد شاه همراه بوده، ترکمان او را اسیر کرده، آقایش را کشته، اسب او را برداشته فرار کرده است. جزئه سرایدارها بود. یک چندی است سرایدار عمارت ملیجک بود که یک اتاق تاریک تنگ کوچکی دارد که شب و روز، در زمستان و تابستان تک و تنها آن جا منزل می‌کرده، عیال و چیزی هم جز یک گربه نداشت. آنگوشتی می‌پخت و می‌خورد امروز مرده است.



خوبی می آمد. دادم جلو آب را سد کردند. سید عبدالکریم، میرزا عبدالله، ملیجک، مردک، ابوالحسن خان آقاداتی و ... بودند.

## امروز که می نویسم بیست و یکم رمضان است

روز قتل است. دیروز صبح قبل از ناهار سه عدد زالو، حاجی حیدر آمد به پائین انداخت، خیلی درد داد. سرم چند روز بود سنگین بود. از سفر خراسان الی حال از بواسیر خون نمی آید لابد زالو می اندازیم. عصر زالو، امین الدوله، نصیرالدوله، قوام الدوله، امین السلطان، مستشار خراسان که باز از خراسان احضار شده است آمده است. مثل خرس سیاه شده است. شجاع الدوله قوچانی و ... بودند، خیلی صحبت و کار شد. نصیرالدوله ملقب به اصف الدوله شده باکمال استقلال حاکم خراسان شده است. انشاءالله زود خواهد رفت. رکن الدوله عزل شد. آجودان مخصوص رئیس قورخانه شد. یحیی خان ملقب به آتش شد. همین روزها به بطر می رود، نشان برای ولیعهد روس می برد. هادی خان معروف نایب نسقچی باشی پسر محمد باقرخان بیگلربیگی قاجار که زنش در امامزاده قاسم نزدیک به منزل شاهزاده پیشخدمت بود، چندی قبل ناخوش بود. حالاها بجز ضعف عیبی نداشت شب نوزدهم رمضان بی مقدمه مرده است.

الحمدالله مزاجاً بسیار صحیح هستیم اما از شدت کار و خستگی کسل خیالی زیاد هستیم. هواها به شدت گرم است. اما شب های صاحبقرانیه هرشب محتاج کلیجه سنجاب هستیم. روزها گرم است. [۱۹]

\*\*\*\*\*

دیگر هر طور بود ماه رمضان گذشت. اما فی الحقیقه در صاحبقرانیه محبوس بودیم. گاهی شهر می رفتیم. گاهی سلطنت آباد، گاهی این ور و آن ور، اغلب روزها کار زیاد داشتیم، وزرا می آمدند کار می کردیم ماه سی کم یک بود، باید شب پنجشنبه مردم ماه [را] می دیدند در روز پنجشنبه عید بشود. در تهران و نزدیکی ها هرچه گردش کردند، ماهی، چیزی دیده نشد، شاهزاده تلگرافی را تا یک ساعت از شب رفته در بالاخانه نگاه داشتیم، از همه ولایت ها تلگراف زدند، هیچ جا ندیده بودند. گفت قم ماه دیده اند، جاهای دیگر دیده نشده بود. خلاصه مایوس شدیم. گفتیم فردا عید نشود. آشنابازی هم پییده بودند گفتیم آتش زنند، بعد سه ساعت از شب گذشته امین السلطان تلگرافی داده بود که حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز ماه [را] دیده است. باز اعتنایی نکردیم. تا فردا شد خود حاجی میرزا جواد تلگرافی زده بود که من ماه را دیدم و افطار کردم. برای حاجی ملاعلی <sup>(۶۴)</sup> به تهران تلگراف زدیم، تلگرافی در جواب زده بود که بعینه در این جا می نویسم تفصیل تلگراف حاجی ملاعلی از این قرار است:

عرض می شود حکم خداوندی که با وجوب در حق آهالی دارالخلافه که با نهایت صافی هوا و کروز <sup>(۶۵)</sup> خلق رؤیت هلال نگردیده و وجوب روزه امروز است. در نوشته دیشب اشاره به دلیل مسئله شد که هر بلدی حکمی دارد، حکم آن جاها که دیدند افطار است، اختلاف افق شرعاً و نجومیاً مسلم است. شارع مقدس انما علیک مشرق و مغرب، فرموده است که هرکس مکلف به افق خود است از مشرق و مغرب، انما افاده حصر می کند که هرکس به غیر از مشرق و مغرب خود عمل نکند. سخن بسیار، و دولت مختار والسلام هر جایی را صبحی و ظهری و مغربی است. علی

تلگراف دیگر هم که در ذیل نوشته می شود مال کسانی است که در ولایات ماه را دیده اند تفصیل تلگراف از این قرار است:

نواب والا سرتیپ، اشخاصی که دیشب ماه را دیده و در ولایات رؤیت هلال شده و عید گرفته اند از این قرار است، تلگراف های آن ها در تلگرافخانه ضبط است. قم میرزا حسین مجتهد، عراق <sup>(۶۶)</sup> تمام علما، کاشان ملا

به اصل قله تل هرز [۱۸] آفتابگردان زدند چشم انداز خوبی کوه در چادر و غیره داشت، دوربین زیادی انداختیم، تماشا کردیم. باغ لشکر که امین السلطان مرحوم ساخته است و حالا دست آقا حیدر برادر آقاداتی است نمایان بود. بسیار جای باصفای خوبی است. تماشا کردیم، اما تا به کوه ورجین هرچه دوربین انداختم تا غروب هم که انداختم یک شکار ندیدم. میرشکار را هم گفتم برود شکار پیدا کند. ناهار خورده بعد خوابیدیم. باد شدیدی آمد. مانع از خواب شد. میرشکار هم آدم فرستاد که شکار دیدم. اما ما نرفتیم، چای، عصرانه خورده، نماز خوانده، آمدیم پائین توی صحرا مجدالدوله آمد جلو، اسب سیاه دیوانه طوری <sup>(۶۷)</sup> سوار بود و آمد. جعفری پیدا شد او هم اسب سیاه دیوانه سوار بود. میرزا احمدخان هم آمده بود ولی پیش ما نبود. جایی که کشیکچی باشی مانده بود، خوابیده بود، دیده شد. با مجدالدوله، علاءالدوله و جعفری صحبت کنان می رفتیم که یک دفعه اسب مجدالدوله لگدی به اسب علاءالدوله زد که بنای آخ را گذارده از اسب پیاده شد، یک دفعه فریاد زد و افتاد. کشیکچی باشی و جمعی دورش جمع شدند. توی صحرا ماند نتوانست سوار شود ما آمدیم. قلم پایش را سوراخ کرده خون زیادی آمده بود.

## روز یکشنبه دوازدهم شهر رمضان

صبح سوار شدیم. امروز به کوه دارآباد می رویم. دیر سوار شدیم. سه از دسته رفته بود. این روزها پنج شش روز است خیلی گرم شده است. شهر که گرم است، صاحبقرانیه و شمیران هم خیلی گرم شده، میرخور که مدتی است ناخوش است و شهر رفته، هنوز نیامده است. رانندیم، چون وقت ناهار دیر شده بود، بالای تپه بلندی که اول راه بود توی آفتاب، آفتابگردان زده ناهار خوردیم. بعد از ناهار سوار شده رانندیم برای درّه، رسیدیم به درّه. همین که وارد درّه شدیم، دیدیم مجدالدوله و احمدخان، حاجی ترکمان می آیند. یک بره شکاری هم ترک حاجی است. تعجب کردم گفتم مجدالدوله کجا بودی [۹] گفت دیشب هیچ نخواهید سحر سوار شدم رفتم تل هرز یک قوچ بزرگ آن جا زدم بعد آمدم بالای تنگه دارآباد این بره را هم آن جا زدم. حالا می رفتم خیلی خسته شده بود تعجب کردیم. کار غریبی کرده است. با مجدالدوله صحبت کنان آمدیم، لب آبشار زیرسنگ، آفتابگردان زده نشستیم باز با وجودی که کمی آب است ده پانزده سنگ آب جاری است. باز باصفا و گل های زیاد و تمیز و باصفا است. برف ها قدری کم شده اند.

ناظم، قهوهچی باشی، چرتی، جعفری، اکبری، نایب، مردک، ابوالحسن خان بودند. ملیجک و دیگران بودند. تا عصری آن جا بودیم. قدری زیر سایه سنگ خوابیدیم، سرما خوردیم. [۳۶] نه چندان، سرمای جزئی، نماز کرده، چای خورده سوار شده برگشتیم. پائین که آمدیم از کوه آفتاب غروب شده بود از در خانه انیس الدوله پیاده شدیم، اندرون که رفتیم دیدیم انیس الدوله نیست، توی رختخواب توی اتاق خوابیده است. گفتند قولنج <sup>(۶۸)</sup> کرده، تب شدیدی کرده است.

شب شام خوردیم. ماهتاب خیلی خوبی است. شب ها بعد از شام توی ماهتاب خواستیم تفنی بکنیم. آمدیم توی حیاط، فرش انداخته وزرا آمدند. امین الدوله، امین السلطان، نصیرالدوله، قوام الدوله، وزیر خارجه بودند. به قدر یک ساعت و نیم آن جا حرف زدیم آنها رفتند و ما برخاستیم، عجب گشت در ماهتابی بود کسالت و خستگی وافر دست داد، وزرا اغلب روزه می خوردند.

## جمعه هفدهم رمضان

باز سوار شده رفتیم دارآباد، یعنی تنگه بالا آقا محمدخان قصیرالقامه هم همراه بود. بعد از آن که من ناهار خوردم او برگشت منزل. آبشار باز آب

عبدالغفور، میرزا فخرالدین، سایر علما. خوی ملاعلی مجتهد. همدان حاجی میرزاهادی و سایر علما. کرمانشاهان تمام علما، میانج ملا محمود مجتهد. قزوین حاجی سید ابوتراب، ملا علی اصغر. تبریز حاجی میرزاچواد.

در تهران هم حاجی میرزا حسن آشتیانی افطار کرده، نصف مردم، عصر چهار به غروب مانده خوردند. اغلب به حرف حاجی ملاعلی نخوردند. ما هم سه به غروب مانده گفتیم توب انداختند، همه مردم خوردند. در صاحبقرانیه بعضی از خر مقدس ها از قبیل آقا سید اسماعیل خواجه، آغا نوری، معتمدالحرم، عروس، زهرا سلطان از این قبیل خر مقدس ها تا غروب روزه بودند. خلاصه امروز تشریفات عید از سلام و غیر بعمل نیامد. شب جمعه آتشبازی و روز جمعه که در حقیقت دوم<sup>(۶۷)</sup> بود عید گرفتیم و سلام شد. صدراعظم، آصفالدوله، وزرا، شاهزاده ها که همیشه در سلام بودند، همه بودند. سلام تمام شد، همه رفتند. خیلی خستگی<sup>(۶۸)</sup> دست داد. بعد از سلام رفتیم اندرون زن ها که می آمدند و زن ها که نمی آمدند همه خیلی حرف می زدند. بعد آمدیم بیرون سوار شده رفتیم کامرانیه خانه نایب السلطنه، آن جا هم خیلی جمعیت بود، دوباره رفتیم اندرون، هندوانه خوردیم، خستگی زیاد دست داد عرق [۳۸] زیاد کردیم. بعد از صاحبقرانیه به عزم توقف دوشبه آمدیم به سلطنت آباد که دو شب مانده از آن جا انشاء الله به شهرستانک و کلاردشت برویم. از کامرانیه سوار کالسکه شده قدری که رفتیم سوار اسب شده رانندیم برای سلطنت آباد در حقیقت از صاحبقرانیه گریختیم. در بین راه سواره قوچانی صف کشیده بودند، حالا باید با این حالت خستگی و عرق توی آفتاب بایستیم<sup>(۶۹)</sup> با شجاع الدوله حرف بزیم و سواره ها را ببینیم<sup>(۷۰)</sup> به هر طور بود رفته شجاع الدوله و سواره ها را دیدیم، بعد رانندیم رسیدیم به سلطنت آباد. همین امین اقدس و شیرازی کوچک، خدیجه، طغان بی بی، مرجان آمده بودند، دیگر کسی نبود. سه شب سلطنت آباد ماندیم. یک روز عصر هم سوار شده آمدیم صاحبقرانیه منزل انیس الدوله، زن ها همه بودند. قال مقال غریبی بود. حالا پنج ماه است زن حاجی معتمدالدوله هر روز می خواهد بمیرد باز زنده می شود. در این پنج ماه نه درست می میرد، نه درست زنده می شود. هم مرده است، هم زنده است. ملیجک این روزها قدری زکام است آقا باشی هم پر حرف بی معنی می زد.

## پایان یادداشت های روزانه ماه رمضان

۳۶ - از اول تا سوم شعبان مطلبی یادداشت نشده است، شروع از چهارم شعبان است.

۳۷ - اصل: غلط

۳۸ - اصل: محراب

۳۹ - یک کلمه نامفهوم

۴۰ - اصل: حیات

۴۱ - تمجیل یا تمجی به منی تازیانه و شلاق است.

۴۲ - اشتباه است جمعه یازدهم شهر شعبان است.

۴۳ - یک کلمه نامفهوم

۴۴ - یک کلمه نامفهوم

۴۵ - اصل: فرداش

۴۶ - اصل: فجر قهرها، و احتمالاً تکرار بدون توجهی بوده است.

۴۷ - اصل: نه بود

۴۸ - اشتباه است چهارشنبه شانزدهم شعبان است.

۴۹ - اصل: خانه واده

۵۰ - اشتباه است جمعه بیجدهم شهر شعبان است.

۵۱ - کلاه فرنگی: نوعی عمارت

۵۲ - مرتبه - طبقه

۵۳ - اصل: اسطوخ

۵۴ - پوشش - پوشین به معنی پوشیدنی

۵۵ - کلیجه: جامه پنبه دار آجیده

۵۶ - سرداری: نوعی جامه

۵۷ - اصل: هزاره

۵۸ - اصل: خانچه

۵۹ - اصل: خانهای

۶۰ - در روز اول یادداشتی نوشته نشده است.

۶۱ - اصل: ظل حرز

۶۲ - اصل: توری

۶۳ - قولنج: دردی که غفلتاً در ناحیه شکم خصوصاً نواحی مجاور به قولون ها حاصل شود و در صورت شدت ممکن است به مرگ منتهی گردد. عارضه قولنج به طور کلی مربوط به ضایعات قسمت های مختلف احشاء است و ممکن است مربوط به عفونت یا سوراخ شدن اپاندیس باشد که در این صورت دردها بیشتر در ناحیه تحتانی راست شکم و حول و حوش ناف است و ممکن است مربوط به انسداد کیسه صفراوی یا ضایعات کبدی باشد که باز دردها در طرف راست شکم و قسمت های زیر محاب حاجز و نواحی ستون فقرات احساس میشود. فرهنگ معین.

۶۴ - حاجی ملاعلی کنی: از روحانیون بسیار بانفوذ تهران در دوره قاجار است.

۶۵ - کرور مساوی با پانصد هزار و در بیشتر مواقع مقعود مقدار زیاد و بیش از حد جمعیت است.

۶۶ - مقصود از عراق، اراک حالیه است.

۶۷ - اصل: دویم

۶۸ - اصل: خستگی

۶۹ - اصل: به ایستیم

۷۰ - اصل: به بینیم

